

درس 1 دهم	درس 1 دهم
<p>شکن: پیچ و خم زلف  فضل: بخشش، گرم، نیکویی  رخسار: روی، چهره، صورت، عارض  بحر: دریا  معرکه: میدان جنگ، جای نبر  افلاک: ج فلک، آسمان، چرخ  هوای: نفس  ورطه: زمین پست، مهلکه، هلاکت  کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان  پیدا کرد: آفرید، به وجود آورد  زهره در: ترسناک  غلغله زن: شور و غوغا کنان  بله: رها، آزاد  قدم درکشد: برگردد، عقب برود  همسری: برابری، مساوات  قوت: خوراک، خوردنی، غذا  پیرایه: زیور  بُن: عمق، ته  نادره: بی مانند، بی نظیر  خروشنده: خروشان، پرتاطم  عطار: دارو فروش، عطرفروش  زهی: آفرین  رحمت: مهربانی، دلسوزی، بخشش  پدیدار: آشکار، نمایان، ظاهر، هویدا  یکتا: بی نظیر، بی مانند، تنها  زهره: جرئت، شجاعت  حقا: درحقیقت، در اصل  حامل: حمل کننده، دارا، دارنده  گریبان: یقه، بخشی از جامه که گردن را در بر می گیرد  پرورید: پرورش داد  تابناک: درخشان، روشن  جوشنده: جوشان، خروشان</p>	<p>بدمد: بروید، برآید، سرزند  وصف: توصیف، شرح، تشریح، تبیین  نظر: نگاه، تماشا، دید  سهمگن: سهمگین، ترسناک  نعره: فریاد، بانگ بلند، غریو  کردگار: آفریدگار، آفریننده، انجام دهنده، فعال  یک کف (کف: سطح داخلی دست یا پا)، مجازاً یک شت  درافتد: سقوط کند، بیفتد  نیلوفری: لاجوردی، «پرده نیلوفری» آسمان لاجوردی  خاییدن: جویدن، به دندان نرم کردن  هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم  چهره نما: خودنما، مغرور  خبره: سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده  پرتو: فروغ، روشنی، اثر  تعلل: بهانه آوردن، درنگ کردن  نمط: روش، نوع  تیزی: شتابنده، سریع  گلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل  بر: آغوش  عجایب: ج عجیب، چیزهای شگفت آور و بدیع، شگفتی ها  فروغ: روشنایی، پرتو، روشنی  رزاق: روزی دهنده  بی شک: بی گمان، بی تردید، یقیناً  پهنا: عرض  برازندگی: شایستگی، لیاقت  خصلت: خوی، صفت، خصوصیت  حقارت: پستی، خواری، زبونی  مبدأ: سرچشمه، نقطه شروع، آغاز، خاستگاه  گهر: مخفف گوهر  دوش: کتف  رخ: صورت  روزی: رزق</p>
درس 2 دهم	درس 2 دهم

<p>معالی: بلندی ها، بزرگواری ها، خصلت های نیکو  عَنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه  عمله: ج عامل، کارگران، درفارسی امروزه معنی یک تن  کارگزیبردست بنا به کار می رود  استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن  خاصه: مخصوصاً  بُته: گیاه کوتاه، درخت کوتاه  کُمیت: اسب سرخ مایل به سیاه  برزن: محله، کوی، کوچه  جافی: جفاکار، ستمکار  خشت می زد: پرحرفی می کرد، بیهوده گویی می کرد  فرو کوفت: بر زمین زد، شکست داد  خوشمزگی: ظرافت، خوش طبعی، مزاح، لذیذی  بدسگال: بداندیش، بدخواه  رسته باشی: دورباشی، جدا باشی  مندرس: کهنه، فرسوده  خسروانی خورش: خورش و غذاهای شاهانه  متداول: معمول، مرسوم  تکیده: لاغر و باریک اندام  نمای: نشان بده  مُسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد؛ مثل شراب  ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن  دانگ: بخش، یک ششم چیزی  افراشته: بالا برده  قوی پنجه: آن که زور بازو دارد، زبر دست  شگرف: عجیب با عظمت، نیکو، نادر  صاحبدل: عارف، آگاه  شهنواز: یکی از آهنگهای موسیقی ایرانی، گوشه ای از دستگاه شور  قضا: تقدیر، سرنوشت، قدر  مستغنی: بی نیاز  مُنکر: زشت، ناپسند  وقار: سنگینی، آهستگی، متانت  غالب: پیروز، چیره  قربان و صدقه: تعریف کردن  ادبار: تیره بختی، بدبختی  لعب: بازی، لهو و لعب، خوش گذرانی  معاصی: ج معصیت، گناهان</p>	<p>مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند  محال: بی اصل، نا ممکن، اندیشه باطل  تعلیقات: ج تعلیق، پیوست ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب  در متن درس، مقصود نشان های ارتشی است.  حالت: خوشی، سرمستی، وضع  حریف: همورد: هم نبرد، دشمن، (هم کار، هم پیشه)  هلیم: نوعی غذا ز مرغ و گوشت و گندم  تقریر: بیان، بیان کردن  تیمار: خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد، اندیشه، فکری  مبلغی: مقداری  خودرو: خودرأی، خودسر، لجوج  داد: حق، عدل  کرک: پشم نرم  سگال: اندیشه فکر، از مصدر سگالیدن به معنی فکر کردن  بسمل کردن: سرجانور را بریدن، به همین دلیل، به عمل ذبح کردن  پلاس: جامه ای کم ارزش، گلیم درست و کلفت  مسخرگی: لطیفه گویی، دلچکی  کژ طبع: کسی که طبعی منحرف و ناراست دارد (طبع: سرشت، ذات)  ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن  مشمّر: به حساب نیاورد  زهر خند: خنده از روی قهر و غضب و خشم  دوات: مرکب دادن، جوهردان  می تراوید: می چکید، تراوش می کرد، ترشح می کرد  بدگهر: مخفف بدگوهر، بداصل، بدذات  شگرد: روش، تدبیر، حقه، فن  دی: دیروز  فعل: رفتار، کار  طبیعت: خو، عادت، طبع و سرشت  ازبر: از حفظ (از بر میگردیم)، از کنار (از بر کلاس رد می شد)  ذوق: قریحه، استعداد خوشی، نشاط، چشیدن  منجلاب: محل جمع شدن آبهای کثیف و بدبو  باری: القصه، به هر حال، خلاصه  پر فروغ: تابناک، منور، نورانی  قبیله: طایفه، گروه، ایل  آوان: وقت، هنگام  مألوف: خو گرفته  عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن</p>
--	---

<p>حرمّت: احترام، عزّت، آبرو          معاوَره: گفتگو، مباحثه، باهم سخن گفتن          رهاورد: ارمغان، تحفه، سوغات، هدیه          صدمت: صدمه، آسیب، آزار          صبیان: ج صبی، کودکان، اطفال          به سزا: شایسته، به شایستگی          طاقت: توان          طمانیه: آرامش، سکون و قرار          خَفَت: خواری، ذَلّت، سبکی          خودسر: سرکش، تکرو، مستبد          تکریم: گرامی داشت          تدبیر: اندیشیدن، چاره اندیشی          تنگ نظر: بخیل، کوله نظر          اندرز: پند، نصیحت، وصیت          مَخْذول: خوار، زبون گردیده          ضمایم: ج ضمیمه، همراه و پیوست، در متن درس مقصودنشانه‌های دولتی است          اقبال: نیک بختی، خوشبختی          مغلوب: شکست خورده          فیاض: بسیار فیض دهنده، بسیار بخشنده          استخوان بندی: ساختار          آشیان: آشیانه، لانه، کلبه، خانه، مسکن          پیشه: شغل          شمشاد: درختچه های همیشه سبز          روزمره: هر روزه، روزانه          سنگدل: بی رحم          کنج: گوشه          منتخب: گزیده، انتخاب شده          میاسا: آسوده باش، دور نباش          مدار: نداشته باش          نامدار: مشهور، نیک نام          مقدار: میزان، اندازه</p>	<p>خَلَبی: ورقه نازک فلزی، از جنس خَلَب          قریحه: ذوق، طبع، استعداد، ابتکار          لَهو: بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند          خلاصه: خلاصه کلام، اصل کلام          چالاکي: چابکی، زرنگی، سبکی          تصدیق نامه: گواهی نامه          استماع: شنیدن، گوش دادن          طرب: شادی          مطربی: عمل و شغل مطرب، مطرب کسی که نواختن ساز و خواندن آواز پیشه خود سازد          مفتول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک          اختیار: برگزیدن، انتخاب          تلاوت: خواندن، قرائت          الزام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن          می کوفت: می کوبید، صدمه می زند          اسکلت: چارچوبی از استخوانهای مربوط به هم که بدن را تشکیل می دهد          ضربت: ضربه          قرابت: خویشی و خویشاوندی          لاجرم: ناگزیر، ناچار          احسنت: آفرین بر تو          تشک: دشک، زیرانداز، بستر          باب دندان: مطابق میل، چیزی که با ذوق و سلیقه جور در بیاید          دشنه: خنجر          شیره ای: کسی که شیره تریاک استفاده کند          سرای: خانه          فراگرفتن: آموختن          گیرا: جذاب، مؤثر، نافذ          نهاد: ذات، سرشت، اصل          ورنه انداز کرد: با نگاه عمیق نگریت، با دقت نگاه کرد          ولگردی: آوارگی، هرزه گردی، بیکاری          نصاب: مقدار معین از چیزی، حد</p>
درس 3 دهم	درس 3 دهم

<p>درشت: خشن، دشوار، ناهموار (سرای درشت، دنیا)  ساختیم: تهیه کردیم، فراهم کردیم، آماده کردیم  نیارستی گشت: نمی توانست بگردد (یارستن: توانستن)  گذار: راه دهد  هیزم: چوبی که برای سوختن به کار می رود، هیمه  اندر ماندن: عاجز شدن  قیم: سرپرست، در متن به معنی کیسه کش حمام آمده است  کرای: کرایه  گسیل کردن: روانه کردن، فرستادن کسی به جایی  در رویم: داخل شویم (نگذاشت ما به گرمابه در رویم)  مسلخ: رخت کن حمام  مکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می دهد یا کرایه میکند  باشد: شاید، به این امید  برآمد: گذشت  باز کنیم: جدا کنیم، تمیز کنیم (سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم - شوخ از خود باز کنیم)  ادیب: با فرهنگ، دانشمند، بسیار دان  در حال: فوراً، بی درنگ  نیکو منظر: زیبا رو، خوش چهره  بانگ: صدا، فریاد، آواز بلند  بی راهی: گمراهی  برنشین: سوار شو  زیادت: افزونی، افزون شدن  جَلّ جلاله و عم نواله: بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او  خورجینک: خورجین کوچک، کیسه ای که معمولاً از پشم درست می کنند و شامل دو جیب است؛ جامه دان  معاملت: داد و ستد کردن  امین: امانتدار، معتمد  تن جامه: لباس، تن پوش، پوشاک  جامه: لباس، تن پوش  چرا: چریدن، علف خوردن حیوانات در علفزار  دینار: پول، سکه، سکه طلا  خار: تیغ، خاشاک، خس خوار (حقیر)  رحمت: مهربانی، دلسوزی، بخشایش، عفو  گرمابه: حمام  مُلک: پادشاهی  قضارا: از قضا، اتفاقاً</p>	<p>شدت: سختی، تنگی، بدبختی  درمکی چند: چند درهم (درم: درهم)  دَمک: چند لحظه، زمانی کوتاه  وسعت: گشادگی  بدحالی: بدبختی، بد روزگار، ناراحتی  نموده: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده، جلوه کرده  اهلیت: شایستگی، لیاقت  رقعه: نامه  تازی: عرب؛ زبان تازی، زبان عربی  سرگین: پهن، فضله چهارپایان؛ مانند اسب و خر  شوخ: چرک، آلودگی  مغربی: متعلق به کشور مغرب (مراکش)  باز گرفت: فراخواند، نشاناند (ما را به نزدیک خویش باز گرفت)  برنشست: سوار شد  باز شدید: رفتیم  پلاس: جامه ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم  کردگار: از نامهای خدا، انجام دهنده، خالق  اکرام: بزرگ داشتن، احترام گذاشتن  مصاف کردن: جنگیدن  اعرابی: مرد عرب، صحرا نشین  اهل: شایسته، نجیب، سزاوار  عذر: پوزش، پوزش خواستن، بهانه  بی نوایی: تنگدستی، بدبختی، بی غذایی  فضل: کمال، افزونی، رجحان، برتری، بخشش، معرفت، دانش، نیکویی  مرمت: اصلاح و رسیدگی  فراغ: آسایش و آرامش، آسودگی  مَطبخ: آشپزخانه  بر پای خاستند: بلند شدند  برکات: ج برکت، یمن ها، خجستگی ها، نیکبختی ها، افزونها  دویم: دوم  دهاد: الهی بدهد (فعل دعایی است)  صحبت: همدمی کردن، دوستی، رفاقت  عاجزی: درماندگی، ناتوانی، عاجز بودن  رعیت: مردم تحت فرمان پادشاه، عموم مردم  عز وجل: عزیز و بزرگ، گرامی و بزرگوار  رحیم: مهربان، بخشاینده، از صفات خدا  غرض: هدف، مقصود، قصد، اراده</p>
---	---

<p>گرما به بان: مسئول حمام، حمامی می پویید: می دوید، به شتاب می رفت قیاس: مقایسه، سنجیدن، اندازه گرفتن لنگ: پارچه حمام، پارچه ای که در گرما به کمر بندند ماننده: شبیه، نظیر، مانند کرم: جوانمردی، سخاوت متدین: دیندار، بادیانت، با ایمان فاضل: دانشمند، صاحب هنر، فزونی یابنده فرج: گشایش، رهایی دلاک: کیسه کش حمام، مشت و مال دهنده قلیه: نوعی خوراک از گوشت که در تابه یا دیگ، بریان کنند دین: وام رمه: گله نالش: ناله، زاری</p>	<p>دست تنگ: فقیر، تنگ دست فریفته: فریب خورده، گل خورده، شیفته سرا: خانه، مکان، بنا قرض: وام، بدهی همانا: به طور یقین، بی شک متواضع: فروتن، افتاده، خالی، متضاد متکبر بصره: شهری در عراق انعام: نعمت بخشید، دهش (انعام، چهارپایان) برهنگی: بی لباسی، عربانی، لختی بحق الحق واهله: به حق حقیقت و اهل حق تبارک و تعالی: خدا پاک و منزّه و بزرگ و برتر است، پاک و بزرگ تباهی: فساد، نابودی، خرابی دنیاوی: دنیوی، دنیایی، منسوب به دنیا سیوم: سوم</p>
<b>درس 5 دهم</b>	<b>درس 5 دهم</b>
<p>رونگاری: از روکشیدن، تقلید از چیزی کج و کوله: ناراست، کج و معوج، دارای شکل و امتداد ناراست رو نشان نمی داد: محل نمی گذاشت، سرد برخورد می کرد شندرغاز: پولی اندک و ناچیز اسلیمی: تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرحهایی مرکب از پیچ و خم های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هست آخره: چنبره کردن، قوس زیر گردن گرده: پشت، بالای کمر وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم بُر خوردن: در میان قرار گرفتن فراعنه: ج فرعون، پادشاهان قدیم مصر بُنشن: خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس خیل: گروه، دسته کُله: برآمدگی پشت پای اسب رعنا: خوش قد و قامت، زیبا رندانه: زیرکانه کنگره: مجمعی از دانشمندان و یا سیلستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند. (کلمه فرانسوی) مرفه: راحت و آسوده</p>	<p>اسب پردازی: کشیدن اسب جوانک: پسر جوان، کم سن و سال، شاب، فتی حرفی به کارش بود: ایراد داشت، ماهر نبود دست نازک: متبحر، با مهارت صورت داد: کشید دم گرفتیم: فریاد زدیم نگارین: مزین، منقش، منقوش، نقش دار، رنگین غنیمت: مغتنم خطابه: سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن همسایگانه: مربوط به همسایگی ادا: ناز و کرشمه برانگیخت: تحریک کرد بر پا شدن: بلند شدن، ایستادن به احترام کسی چست: چالاک لاید: ناچار، ناگزیر، گویا، چنان که معلوم است مشوش: آشفته، پریشان مردد: دودل، سرگردان صورتگری: نقاشی، تصویرسازی صورتک: نقاب، ماسک نقش بندی: نقاش</p>

<p>مشوش: آشفته و پریشان      میراب: نگهبان آب، کسی که آب را به خانه ها و باغها تقسیم می کند      وقفی: منسوب به وقف: زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود یعنی در راه خدا اختصاص دهند      اخت شد: مأنوس شد، انس گرفت      اهل و عیال: خانواده، زن و بچه      به جد: جدی      چابک: زرنگ، سریع، زبردست      افتاده: متواضع، خاکی      تره بار: انواع سبزی های خوردنی و میوه      دلخواه: مطلوب، مورد پسند      ناسازگاری: اختلاف، مخالفت، ناهمگونی      دلگشا: آن چه باعث شادی، نشاط شود، فرح انگیز، طربناک      عَلم کردن: بر پا کردن      رخداد: اتفاق، حادثه      غربت: دوری از وطن، بیگانگی      مرتبه: مقام، منزلت، پایه</p>	<p>تلاطم: آشفتگی، به هم خوردن، تنش، جنب و جوش      والصفات صفا: سوگند به فرشتگان در صف (آیه 1، سوره 37)      اصلاً: در اصل      بیغوله: کنج، گوشه ای دور از مردم      تسلی: آرامش یافتن      طمانینه: آرامش و قرار      حقارت: خواری، پستی      بحران: آشفتگی، وضع غیر عادی      زبر و زرنگ: چابک، زیرک، چست، چالاک      حدیث: روایت، داستان، ماجرا، سخن      سراینده: شاعر      چشم به راه: منتظر      شستم خبردار شد: مطلع شدم      معیشت تنگی: تنگی معیشت، سختی زندگی، بی پولی      روا: جایز      قوم و خویش: فامیل اقوام      هنرور: هنرمند      یوش: روستایی در استان مازندران و از توابع بلده</p>
<b>درس 6 دهم</b>	<b>درس 6 دهم</b>
<p>اوت: او برای تو (دو ضمیر استوا از «او + ت» تشکیل شده)      ایهام: به تردید و گمان انداختن      خیزد: بلند شود      زینهار: حذر کن      در آید: برسد      سرآید: به پایان برسد      محض: خالص، ناب، بدون ترکیب، حرف بی چون و چرا      نمایی: آشکار کنی، نشان دهی      بر گرفت: برداشت      خموش: ساکت شو      بنده پرور: بنده نواز، کسی که رعایت زبردستان خود را می کند      خوبرویان: زیباییان      آنچه: آنچه      اسرار: ج سرّ، رازها      کوی: محلّه، برزن</p>	<p>حَقّه: جعبه، صندوق هر که شدت حلقه ی در، زود برد حَقّه زر      عشرت: خوش گذرانی      خُلد: بهشت      سودا: اندیشه، هوس، عشق      خُنک: خوشا، نیکا      شب رو: شب بیدار، راهزن      نوش: شهد و عسل، خوشگوار      برآید: امکان پذیر باشد، طلوع کند، بالا بیاید      ثبات: پایداری، دوام، قرار، استقرار      رسم: روش، قاعده، آیین، عادت، عرف      تعالی: بزرگ، والا      خوشا: چه خوش، ای خوش، مرحبا، احسنت، آفرین      طلب کردم: خواستم      کردگار: خالق، خدا، آفریننده، انجام دهنده      عزم: قصد، اراده، آهنگ</p>

<p>لعل: یکی از سنگهای گران قیمت که در جواهر سازی مصرف دارد، رنگ سرخ این سنگ معروف است، سنگ قیمتی به رنگ سرخ مانند یاقوت  دلبر: معشوق، محبوب  مهر: محبت، خورشید  کید: حيله و فریب  کایدان: ج کاید، حيله گران  بیالاید: آلوده شود، کثیف شود  کیش: تیردان  مَلک تعالی: خداوند والا مرتبه  سجع: آواز کبوتر، آمدن کلمات هماهنگ در پایان عبارات  سهل: آسان، هموار، نرم، روان  گونه: نوع، رنگ</p>	<p>خیال: آرزو، فکر، تصور چیزی در ذهن، هنگامی که در پیش چشم نباشد  رحیم: مهربان، رئوف  مهرورزان: عاشقان  روی تافتن: روی گردان شدن  ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو  ریش: زخمی  اعتبار: پند گرفتن، عبرت پذیری  قربان صدقه: تصدق (در معنای کماندان و جای کمان نیز کاربرد دارد)  بدایت: آغاز، اول چیزی، متضاد نهایت  بند: زنجیر و ریسمان، گره، حبس  روا: جایز، سزاوار، حلال  دربستم: بستم، مقید ساختم</p>
<b>درس 7 دهم</b>	<b>درس 7 دهم</b>
<p>جبار: مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است  وصلت: جمع وصل، اتصال، پیوستگی  آموزگار: معلم، اندرزگوی  ماکر: مکر زننده  حکمت: دانایی، علم، راستی  آویخته: چنگ زده، آویزان شده، معلق  حسن صورت: زیبایی چهره، زیبایی ظاهر  راحت: آسودگی، آسایش  زینت: آرایش، آنچه با آن آرایش کنند، آذین، پیرایه، آرایه  سودایی: عاشق، دیوانه، مجنون، سودا زده</p>	<p>شاید: شایسته است، سزاوار است  مَلک: پادشاهی، بزرگی، عظمت  عنایت: توجه، التفات  إرم: ارم یا ارم ذات العماد که در قرآن از آن یاد شده و غالباً آن را بهشت شداد دانسته اند  کریمی: کریم بودن، جوانمردی، بخشندگی  فلاجرم: (فَ + لَاجِرْم) پس ناگزیر  جفا: بی وفایی، ستم  باری: خلاصه، القصه  عالمیان: مردم جهان</p>
<b>درس 1 یازدهم</b>	<b>درس 1 یازدهم</b>
<p>پهنا: عرض  یکتا: بی نظیر، بی مانند، تنها  برازندگی: شایستگی، لیاقت  زهره: جرئت، شجاعت  خصلت: خوی، صفت، خصوصیت  حقا: در حقیقت، در اصل  حقارت: پستی، خواری، زبونی</p>	<p>عجایب: ج عجایب، چیزهای شگفت آور و بدیع، شگفتی ها  عطار: دارو فروش، عطر فروش  فروغ: روشنایی، پرتو  زهی: آفرین  رزاق: روزی دهنده  رحمت: مهربانی، دلسوزی، بخشش، عفو و بخشایش  بی شک: بی گمان، بی تردید، یقیناً</p>

<p>حامل: حمل کننده، دارا، دارنده  علیه أفضل الصلوات: نیکوترین درودها بر او باد  گریبان: یقه  گهر: مخفف گوهر  پرورید: پرورش داد  دوش: کتف  تابناک: درخشان، روشن  رخ: صورت  جوشنده: جوشان، خروشان  روزی: رزق  شکن: پیچ و خم زلف</p>	<p>پدیدار: آشکار، نمایان، ظاهر، هویدا  مبدأ: سرچشمه، نقطه شروع، آغاز، خاستگاه  تعلل: بهانه آوردن، درنگ کردن  قوت: خوراک، خوردنی، غذا  نمط: روش، نوع  پیرایه: زیور  تیزی: شتابنده، سریع  بن: عمق، ته  گلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل  نادره: بی مانند، بی نظیر  بر: آغوش  راست: درست، دقیقاً</p>
<b>درس 2 یازدهم</b>	<b>درس 2 یازدهم</b>
<p>مُحال: بی اصل، نا ممکن، اندیشه باطل  حالت: خوشی، سرمستی، وضع  تعلیقات: ج تعلیق، پیوست ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب: در متن درس مقصود نشان های ارتشی است  غارب: میان دو کتف  عیال: زن و فرزندان، زن  بیرنگ: نمونه و طرحی که نفاش به صورت کمرنگ یا نقطه چین بر کاغذ می آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی میکند، طرح اولیه  خلف صدق: جانشین راستین  گرفته برداری: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا ذغال؛  نسخه برداری از روی یک تصویر یا طرح  معاشرت: گفت و شنید، الفت داشتن  مخمصه: بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی گرفتاری متداول شده است</p>	<p>مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند  معالی: بلندی ها، بزرگواری ها، خصلت های نیکو  عمله: ج عامل، کارگران، در فارسی امروز به معنی یک تن کارگر زبردست بنا به کار می رود  عَنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه  حریف: همآورد: هم نبرد، دشمن (به معنی همکار و هم پیشه هم هست اما نه در این درس)  استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن  خاصه: مخصوصاً  هلیم: نوعی غذا از مرغ و گوشت و گندم  بته: گیاه کوتاه، درخت کوتاه  تقریر: بیان، بیان کردن  گمیت: اسب سرخ مایل به سیاه  تیمار: خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد، اندیشه  برزن: محله، کوی، کوچه  تمامت: تمام کردن، کامل کردن، باقی مانده</p>
<b>درس 7 یازدهم</b>	<b>درس 7 یازدهم</b>
<p>طهارت: پاکی  کوتاه نظری: اندک بینی، عاقبت اندیش نبودن</p>	<p>نمره: فریاد، بانگ بلند، خروش، غریو  کمال: معرفت، کامل شدن، آراستگی صفات، خردمندی</p>



<p>جنان: ج جنت، بهشت ها، فردوس ها  عداوت: دشمنی  معاملت: معامله دادو ستد  نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان  لثیمی: پستی، فرومایگی  محنت: اندوه، ناراحتی  احادیث: ج حدیث، روایات، سخنها  جامه: لباس، تن پوش  اخبار: ج خبر، آگاهی ها، خبرها  بستان: بوستان، باغ، گلزار  جاودان: پایان، جاویدان، همیشگی  ملک: پادشاه، صاحب ملک  نیکو خو: دارای اخلاق و باطن خوب  نیکو رو: دارای صورت و ظاهر خوب  سر: راز  هلاک: نیستی، فنا  لکن: ولی، اما  عز: عزیز شدن، ارجمند شدن، ارجمندی  نجاست: پلیدی، ناپاکی</p>	<p>غنا: سرود، نغمه، دستگاه موسیقی، آواز خوانی  استماع: شنیدن، گوش دادن  فرقت: جدایی، دوری  اشجار: ج شجر، درختان  زُلت: لغزش، لغزیدن، گناه  آنهار: ج نهر، جوی ها  صدیق: بسیار راستگو  از بهر: برای  جمال: زیبایی  افت: بلا، آسیب، گزند  حبس: زندان  بی خویشتن: از خود بی خود، بیهوش  بیم: ترس، خوف، واهمه  تقدیر: قضا و قدر، خواست خدا  خلق: مردم، انسان  سیرت: باطن، متضاد صورت (ظاهر)  دوران: روزگار  مخلوق: موجود، خلق شده  مفتاح: کلید  رحمان: مهربان، بخشاینده</p>
<b>درس 8 یازدهم</b>	<b>درس 8 یازدهم</b>
<p>هُرا: صدا و غوغا، آواز مهیب  خیره: سرگشته، شگفت زده، ناتوان  زیر: بالا، متضاد زیر  همتاب: با هم تابیده، هم زور  تازیانه: شلاق  اهرام: جمع هرم  آباد: سالم، معمور، برپا  عمارت: بنا کردن، آباد کردن، آبادانی، ساختمان  مهمیز: ابزاری فلزی که بر پاشنه چکمه وصل می کنند و به وسیله  آن اسب را به حرکت در می آورند  احسن الخالقین: نیکوترین آفریدگاران  تبارک الله: آفرین بر خدا  داد: عدل</p>	<p>پای افزار: کفش پاپوش  دست مایه: سرمایه  دهش: بخشش، انصاف  ماسوا: مخفف ما سوی الله، آنچه غیر از خداست، همه مخلوقات  تنگ مایه: کم توان، محدود  سایه سار: جایی که سایه دارد  حد(حد زدن): هر خطا که برای آن مجازاتی مقدر باشد  صَوکُت: هیبت، قدرت، شکوه و جلال  گلخند: خنده همچون گل، خنده زیبا  وام دار: دارای وام، بدهکار، مقروض  هما: پرنده ای افسانه ای، نماد سعادت  تبار: نسل، خاندان  خجسته: مبارک، خوب و خوش</p>

<p>تراوید: ترشح کردن، چکید، تراوش کرد  حتی مطلع الفجر: تا طلوع سپیده  گل بوسه: بوسه همچون گل  تخیل: خیال پندار، پنداشتن  مهر: عشق؛ خورشید  وسعت: پهنه، گشادگی، فراخی  زهرآگین: زهری، دارای زهر، زهر آلود  آفریدگار: خالق  جوشان: جوشنده، در حال جوشیدن  زبردستان: فرمان برداران، خدمتگزاران، مطیعان  بارور: دارای بار، باردار، مثمر  حاجت: ضرورت، نیاز  سرای: خانه  بچگان: ج بچگک، بچه های کوچک  خشت: گل نیخته</p>	<p>عامل: حاکم  اوصاف: ج وصف، صفتها  تعییر: تعجب، سرگستگی، حیران شدن  اهرام: ج هرم  بینش: بصیرت، بینایی، آگاهی  خلیفه: پادشاه  گیتی: دنیا، جهان، کاینات  تازیانه: شلاق  خوف: ترس، بیم، بیمناکی  لیله القدر: شب قدر  مرحبا: آفرین  نخل: درخت خرما  وصله دار: کهنه  مور: موچه  بسند: کافی، بس</p>
<b>درس 9 یازدهم</b>	<b>درس 9 یازدهم</b>
<p>بقا: دوام، پایداری، زیست، متضاد فنا  صور: شاخ و جز آن، که در آن دمند تا آواز برآید؛ صور اسرافیل:  شیپور اسرافیل که در روز قیامت وی در آن دمدم و مردگان زنده  شوند  ملال: اندوه، پژمردگی، افسردگی  ملک: فرشته ای که نزدیک به آستان حضرت حق است، جبرئیل،  اسرافیل، میکئیل، عزرائیل  طالع: سرنوشت، بخت  مشرقیین: مشرق و مغرب، کل عالم  نفخ صور: دمیدن اسرافیل در صور / نفخ: دمیدن با دهان، دم  رستخیز: رستاخیز، برخاستن مردگان، بعث  مسعود: فرخنده، خجسته، نیکبخت  گلوگیر: خفه کننده، آنچه راه گلو را بگیرد  جن: پری موجود نامرئی  آشوب: شور، غوغا، فتنه، بلوا  شورش: غوغا، آشوب کردن، هیجان  قدسیان: فرشتگان، اولیاء الله  قدس: پاکی</p>	<p>آشرف: شریف تر، گرانیزه تر، افرشته تر  بارگاه: دربار و کاخ شاهان، جایی که شاهان دیگران را به حضور  پذیرند، بارگاه قدس، سرا پرده جلال و شکوه الهی  عرش: تخت پادشاه، سریر، خیمه، سایبان  دولت: دارایی، زمان فرمانروایی  رونق: رواج، فروغ، روشنایی، زیبایی، جمال  بیداد: ستم، ظلم، متضاد داد  نفس: شخص، تن  کنار: آغوش، دامن، پهلو  ذائقه: چشایی، مزه، طعم  رمه: گله گاو و گوسفند و اسب گروه  خاسته: برخاسته، بلند شده  بعید: عجیب، بیگانه، دور  خاص و عام: همه مردم  داد: عدل، انصاف، عدالت  دادگری: عدالت  بیدادگری: ظلم، ستم کردن  دولت آشتیان: کاخ، خانه مجلل</p>

<p>اختر: ستاره، کوكب، نجم  مُفْتَخَر: سربلند، صاحب افتخار  اشرف مخلوقات: آدمی انسان  اعظم: بزرگ تر، بزرگوارتر  محنت: اندوه، غم  اجل: مرگ، موت  پرورده: پرورش یافته، تربیت شده  تحمل: شکیب داشتن، تاب داشتن، بردباری  اولاد: جمع ولد، فرزندان، بچه ها  جور: ستم، ظلم، ستم کردن  بسی: بسیاری، به اندازه زیاد  طبع: ذات، سرشت  عادل: دادگر، داد دهنده  یوم: روز</p>	<p>گرگ طبع: دارای خو و سرشت گرگ درنده  عوعو: صدای سگ، بانگ سگ، پارس، زوزه  غرش: صدای مهیب، فریاد ترسناک  گویا: انگار  موت: مرگ  لعل: یکی از سنگهای گران قیمت که در جواهر سازی مصرف دارد،  رنگ سرخ این سنگ معروف است  ناچار: ناگزیر، بی چاره  کاروانسرا: محل اقامت کاروان  ماتم: غم، مصیبت، سوگ  نوحه: ناله و زاری، آنچه در مراسم عزاداری و سوگواری خوانده میشود  چراغدان: جای چراغی، فانوس  سرو: گونه ای از درخت  بوم: جغد، بوف</p>
<b>درس 10 یازدهم</b>	<b>درس 10 یازدهم</b>
<p>بر خواندند: بخوانند  تنظیم کردن: مرتب کردن، نظم دادن، پیوند دادن  جنود: ج جند، لشکریان، سپاهیان  مقربان: ج مقری، کسی که آیات قرآن را به آواز خواند، قرآن خواند  تکلف: رنج بر خود نهادن، خود نمایی و تجمل  خور: زمین پست، شاخه ای از دریا، (خورشید)  نفوس: ج نفسی، مجازاً انسانها، موجودات زنده  اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن  خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می آیند: سرا  استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن، فراخواندن  راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن  سردمدار: سردسته، رئیس  سگان: دنباله کشتی، ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر  حنین: نام نبردی است در منطقه حنین (بین مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد  حق الناس: حق مردم، حق افراد نسبت به یکدیگر دارند و باید رعایت کنند</p>	<p>مظهر: جای آشکار شدن، محل ظهور، تجلی گاه، نماد  یارا: توانایی، نیرو  فرود آورد: جلو آورد، پایین آورد  خیل: گروه، گروه سواران، گروه اسبان  حق الله: حق خدا، اجرای اوامر خدا و طاعت او  در آمدند: وارد شدند  جلیقه: نوعی پوشش بدون آستین، ژلیه، کُرته  به محض: در لحظه (محض در اصل به معنی خالص و ناب و بدون ترکیب است)  ایستایی: مقاومت، توقف  بیمارزاد: الهی بیمارزد (فعل دعایی است)  تو گویی: انگار  تحقق: حقیقت پیدا کردن به حقیقت پیوستن، درست شدن  تاختن: هجوم کردن، غارت کردن، حمله بردن، تند رفتن  تفهیم: فهماندن، حالی کردن  بدر: غزوه معروف پیغمبر و اصلاً نام چاهی است میان مکه و مدینه، ماه بدر  تقدیر: سرنوشت، قسمت، نصیب، فرمان خدا  تلافی: جبران کردن، انتقام، خونخواهی، غرامت</p>

<p>رحمت: مهربانی، بخشایش، عفو، بخشش، شفقت فتوحات: پیروزی ها، کشورگشایی ها صفا: صمیمیت، یک رنگی، پاکی، خلوص فرج: گشایش صف شکن: دلاور، صفدر، برهم زننده صف دشمن خط شکن: کسی که خط دشمن را می شکند، کسی که جلوی سپاه است و دشمن را تار و مار می کند وارسی: بازرسی، به دقت رسیدگی کردن، رسیدگی به کاری یا چیزی وسواس: دو دلی الهی: خداوند، خدایی توسل: دست به دامن شدن، وسیله قرار دادن انس: خو گرفتن، عادت، الفت آکنده: پر، انباشته، سرشار، لبالب تازه نفس: کسی که تازه به کاری پرداخته و هنوز خسته نشده است جاری: روان باک: ترس، بیم، پروا، نگرانی جاودانگی: جاودانه بودن، پایایی، دیرینگی جزر و مد: پایین و بالا رفتن آب دریا فتح: پیروزی خاک ریز: سنگر، محلی که خاک در آن ریزند سردمدار: رئیس، رهبر، سردسته خالق: آفریننده، خلق کننده شگفت آور: تعجب آور، شگفت انگیز فراتر: جلوتر، پیش تر، نزدیک تر ختم: به پایان رساندن، به سر آوردن خط مقدم: نزدیکترین نقطه به دشمن، جلوی سپاه قرب: نزدیکی، نزدیک شدن طویل: طولانی، دراز، بلند قلوب: ج قلبها، دلها قوه: نیرو، توان، انرژی استعداد مجاهد: جهاد کننده در راه خدا، رزمنده، مبارز نخلستان: محلی که در آن نخل بسیار کاشته شده، نخل زار، خرماستان گردان: یک سوم هنگ، سه گروهان، گروهی نظامی (در اصل به معنی پهلوانان هم می باشد)</p>	<p>مشیت: اراده، خواست خدای تعالی معرف: کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به مجلس وارد میشوند معرفی می کند، شناساننده اسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی باری تعالی: خداوند بزرگ رعب: ترس، دلهره، هراس معرکه: میدان جنگ تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن نسیان: فراموشی سوله: ساختمان سقف دار فلزی غنا: توانگری، بی نیازی جوار: نزدیکی، همسایگی صلوات: ج صلوات، درودها، دعاها، نمازها کدکن: روستایی نزدیک نیشابور مجلس: محل اجتماع برای گفتگو و مشاوره جلسه، نشست مرضیه: راضی، کسی که خدا از او راضی باشد مرداب: تالاب، باتلاق، آبگیر متواضع: فروتن، خاضع، خاکی یکسره: کاملاً، به طور کلی دریا دل: دلیر، باسقاوت و کریم، بسیار بخشنده برده: غلام، اسیر، کنیز بولدوزرچی: راننده نوعی ماشین سنگین خاک برداری جهاد: کارزار کردن، جنگیدن در راه خدا، مجاهدت حاشیه: کناره، ناحیه، کرانه علم دار: پرچم دار غواص: کسی که برای بدست آوردن چیزی به زیر دریا برود فاتحانه: پیروزمندانه، با پیروزی حیرت زده: سرگشته، متحیر، شگفت زده مخلوق: آفریده شده، موجود وجدان: نیروی باطنی که خوب را از بد تشخیص می دهد، درون، ضمیر گل و لای: رسوبات پس از طغیان آب رودخانه یا نهر وسعت: گشادی، فراخی، پهنه گنجینه: خزانه، جای نگه داری زر و سیم وصف: توصیف، شرح، تبیین، بیان کردن ولی امر: رهبر لبنیات: شیر و محصولاتش که از شیر بدست آورند مانند: ماست،</p>
--	---

<p>محاسبه: حساب کردن، شمارش، برآورد گرد آوردن: جمع کردن هراسیدن: وحشت کردن، ترسیدن</p>	<p>پنیر، خامه،.... معطر: خوش بو، بودار، عطر آمیز مراتب: ج مرتبه، رتبه ها، طبقات، درجات ماسک: روپند، نقاب، صورتک</p>
<p><b>درس 11 یازدهم</b></p>	<p><b>درس 11 یازدهم</b></p>
<p>آرمان: آرزو، عقیده (هدف) کنجکاو: جست و جو، تجسس، تفحص جسارت: دلیری، بی باکی و گستاخی هیئت: گروه، دسته، انجمن آحیا: ج حی، زندگان، (هم املا احیا) آمارگیری: سرشماری، احصا ربایی: بدزدی، جذب کنی، سرقت کنی رأس: واحد شمارش چهارپایان، سر خمیر مایه: جوهره، اصل رد: اثر، نشانه، اثر پا، پس دادن کفاف: به اندازه کافی، آن اندازه روزی که انسان را بس باشد زبر: بالا، فوق، مقابل پایین مگسل: جدا مشو، رها مکن افسرده: خاموش، منجمد، پژمرده، اندوهگین ادیب: دارای علم و ادب، با فرهنگ، دانشمند، معلم بی ملاحظه: آن که رعایت جوانب نکند، نسنجیده تیغ: شمشیر، هر چیز برنده جسارت: دلیری، گستاخی، بی باکی، بی پروایی اسطوره: سخنان یا اشخاص و آثاری مه مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد درک: دریافت فهم، رسیدن به چیزی کلافه: بی تاب، سردرگم، در هم پیچیده نور دیده: قوه بینایی، سوی چشم، کنایه از فرزند عزیز خصم: دشمن مدفن: جای دفن، گور مصلحت: آنچه که سبب خیر و صلاح انسان باشد معیار: مقیاس، اندازه تاوان: زیان یا آسیبی که شخص به خاطر خطاکاری، بی توجهی یا</p>	<p>تقریظ: ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش آمیز در باره یک کتاب توسن: اسب سرکش، مقابل رام آستر: آستر، پارچه ای که زیر لباس می دوزند (آستر:خر) افروزد: بلند شود، شعله ور شود تسلیم: پذیرفتن شکست، فرمانبرداری، سلام گفتن تنومه: شهری در عراق سلول: اتاق کوچکی که زندانی در آن نگهداری می شود، حجره فضله: پهن، مدفوع، سرگین، باقی مانده و بقیه چیزی مجروح: زخمی، زخم خورده، رنجیده فریمان: نام بخشی در خراسان عین: مثل، چشم سطور: ج سطر، سطرها (سطوران) قنداق: دسته تفنگ، قسمت ته تفنگ که از چوب ساخته می شود سهم: بهره، نصیب، قسمت ضحیم: ستیر، قطور، کلفت سراسیمه: هراسان، سرگردان، آشفته، پریشان ناسزا: دشنام، حرف زشت، ناشایست، نالایق کمینگاه: جایی که در آن کمین کنند، مرصاد بعث: حزبی سیاسی که صدام حسین رئیس جمهور پیشین عراق رهبری آن را برعهده داشت (برانگیخته) أسرا: ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان تجلی: جلوه گری، پدیدار شدن چیزی درخشان مانند نور، روشنی طاق فرسا: بسیار سخت و آزار دهنده، کاری خسته کننده فراق: دوری، جدایی تکریم: بزرگداشت، گرامیداشت کرکس: پرنده ای از رده لاشخورها گلشن: گلستان، گلزار بنات الخمینی: دختران امام خمینی (ره) مترسک: پیکره و مجسمه ای کما بیش شبیه انسان که برای</p>

<p>آسیب رساندن به دیگران متحمل شود افسوس: دریغ، حسرت، اسف بجوشد: فوران کند، به جوش بیاید، غلیان کند ازدحام: انبوه شدن، انبوه جمعیت، فشار آوردن جمعیت اموات: ج میت، مردگان، درگذشتگان استقامت: ایستادگی کردن، مقاومت کردن، پایداری، راست ایستادن اورژانس: فوریت، فوریت های پزشکی پر بار: دارای فایده زیاد، بسیار بار، متضاد کم بار پیوند: اتصال، پیوستگی، وصلت، بستگی خوشا: چندین دانه میوه که به هم پیوسته و از شاخه درخت یا ساقه گیاه آویزان باشد، سنبله ترجیح: اولویت، برتری داشتن، برتری جام: پیاله، ساغر، کاسه، ظرف جان کندن: جان دادن، مردن، محضّر بودن خونین و مالین: خون آلود، به خون کشیده شده خلق: مخلوق، آفریده مردم، انسان توحید: خدا را یگانه دانستن، یکتا کردن، یکتا پرستی زنگوله: زنگهای کوچک که به گردن چهارپایان آویزند سوزناک: دارای سوز، محزون، غمناک طلبه: ج طالب، دانشجوی علوم دینی، خواهندگان محصل زوزه: ناله، ناله سگ و شغال سرشار: لبریز، آکنده، پر، انباشته زیرکانه: هوشمندانه، ماهرانه، استادانه، از روی عقل و بینش و فراست غلغله: هنگامه، آشوب، هیاهوی، ازدحام شدید ژنرال: افسر ارشد در ارتش، سپهسالار، عنوانی مربوط به افسر عالی رتبه ساختگی: مصنوعی، تقلبی سیدالشهداء: امام حسین قد خمیده: پیر، گوژپشت، خمیده پشت سازش: توافق، صلح، سازگاری، خوش رفتاری شکنجه: آزردن، رنج دادن، اذیت کردن سالخورده: پیر، کهنسال، قدیمی، کهنه شیون: ناله و زاری، فغان کابل: رشته ضخیمی از سیم های تابیده شده با روکش عایق کاشی: اهل کاشان، کاشانی</p>	<p>ترساندن پرندگان و جانوران در کشتزارها نصب می کنند، آدمک، آدم نما الانبار: شهری در عراق مهیب: ترسناک، ترس آور، هولناک معلول: کسی که عضو یا اندام هایی از بدنش آسیب دیده است وقاحت: بی شرمی، بی حیایی ملاک: اصل هر چیزی، معیار، ابزار سنجش احوال پرسی: سؤال از سالم بودن و بیماری و کار و بار کسی اضطراری: ضروری، لازم، منسوب به اضطرار، الزامی، اجباری آزاده: آن که بنده نباشد، وارسته، حر، فارغ، سبک احمر: قرمز تقدیر: فرمان خدا، سرنوشت، نصیب، قسمت، قضا و قدر هلال احمر: سازمانی جهانی برای امور خیریه متلاطم: خروشنده، امواج دریا در حال خروشدن، ناآرام، آشوب زده مقنعه: پارچه ای که زنان سر خود را با آن می پوشانند، روسری جوشان: جوشنده، متلاطم، خشمگین، پرغوغا دلخراشی: ناگوار، جانکاه، جگرسوز، دل خراشنده تکیه کلام: سخنی که توسط یک نفر تکرار می شود حرس الخیمینی: پاسدار خمینی ذخیره: پس انداز، اندوخته تکیه گاه: جای تکیه دادن، پشت و پناه، پشتی خرمن: محصول کندم یا جو یا برنج و دیگر غلات که درو شده و روی هم انباشته باشند، توده هر چیزی راوی: روایت کننده، روایت گر، گوینده داستان، داستان سرا خطر آفرین: خطر ساز، خطر زا همهمه: صدای درهم و برهم جماعت، سر و صدا گزیده: نیش خورده مرگبار: آورنده مرگ، آنچه باعث مرگ شود گوارا: لذیذ، خوش مزه، خوش گوار مصلحت: خیرخواهی، نیک اندیشی، خیر، صلاح ورد: ذکر، دعا مبهم: نامعلوم، مجهول، پیچیده معظم: بزرگ، بزرگ شمرده شده، کسی که او را بزرگ شمارند ولایت: بخش هایی از یک کشور، شهرستان مپندار: گمان مبر، تصور مکن، خیال مکن مقدسات: چیزهای مقدس، چیزی شایسته پرستش و احترام سرازیر: جری کردن، سرنگون ساختن، رو به پایین</p>
--	--

<p>از دحام: انبوه شدن، انبوه جمعیت، فشار آوردن جمعیت استقامت: ایستادگی کردن، مقاومت کردن، پایداری کردن، راست ایستادن ضربان: زدن قلب، تپش قلب، جهش گداخته: ذوب شده، مذاب مددکار: یاری دهنده، یاور، یاری گر، ظهیر، حامی تنومند: تناور، توانا، بلند بالا، فربه، چاق، پر قدرت</p>	<p>طاقت فرسا: آن چه تاب و توان را از دست ببرد مجاهدان: رزمندگان، مبارزان، کسانی که در راه خدا جهاد کنند ممالک: ج مملکت، کشورها، ایالتها کنون: اکنون، حالا، اینک منطق: استدلال عاقلانه محاسن: ج حسن، نیکویی ها، ریش، موی صورت مردان میهن: وطن، زادگاه، زادبوم</p>
<p><b>درس 12 یازدهم</b></p>	<p><b>درس 12 یازدهم</b></p>
<p>سلیح: افزار جنگ، ممال سلاح گرد: دلیر، پهلوان خندنگ: چوبی سخت و محکم که از آن تیرو نیزه می سازند سندروس: صمغی زرد رنگ هماورد: حریف، رقیب براز: بیرون بیاور، درآور، بالا بیاور به زه: آماده، زه بسته الماس پیکان: تیری که نوک آن سخت برنده و درخشان و جلا داده شده باشد برآویخت: گلاویز شد، آویخت، جنگید، چنگ زد برآهیخت: برکشید، بالا آورد اندیشه: ترس، اضطراب ایچ: هیچ بازجای: مأوی، مکان، جای مراجعت و بازگشت زدو: از او چار: مخفف چهارشنبه رزم آزمای: جنگ آزموده، پهلوانی که در جنگ هنرمند باشد حجیب: پرده، ممال حجاب رکیب: ممال رکاب، رکاب شست: انگشترمانندی از جنس استخوان بود که در انگشت شست می کردند و در قوت کمان داری، زه کمان را با آن میگرفتند بیهده: مخفف بیهوده، نادان، باطل، ناحق برسان: مانند، شبیه تنگ: سختی، جایی که کسی یا چیزی به دشواری در آن جا گیرد، باریک چوبه: تیری که از جنس چوب/واحد شمارش تیر</p>	<p>آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گرانبهاست خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی بر سر می گذارند، کلاه خود، کلاه فلزی جنگی عنان: افسار، دهانه بارکی: اسب، «باره» نیز به همین معنی است کاموس: یکی از فرماندهان زیر دست افراسیاب کوس: طبل بزرگ، دهل سپردن: طی کردن ستوه: درمانده و ملول، خسته و آواز گبر: جامه جنگی، خفتان خیره خیر: بیهوده، (خیر خیر: سریع / خیره خیره: زل زده) ممال: تبدیل الف به ی، میل داده شده گزین: انتخاب، گزیده کجا: در این درس به معنی «که» کوفت: کوبید مزیح: غیر جدی بودن، ممال مزاح فسوس: مسخره کردن گران: سنگین، ثقیل یکبارگی: ناگهانی کام: مجازاً مراد، آرزو، قصد، نیت بهرام: سیاره مریخ زه: چله کمان، وتر کیوان: سیاره زحل برآسایی: آرامش بیابی، آسوده شوی سرآری: به پایان برسانی خیره: شگفت زده، سرگشته، بیهوده</p>

<p>زبان آوری: فصاحت و بلاغت، نیکوییانی، خوش صحبتی، چیره دستی در سخن</p> <p>رهام: پهلوان ایرانی، پسر گودرز</p> <p>حجاب: پرده، روبند</p> <p>گرز: عمود آهنین، کوپال، چماق</p> <p>فال: بخت، طالع، پیشگویی</p> <p>قلب سپاه: مرکز سپاه</p> <p>نبرده: جنگجو، دلیر، دلاور</p> <p>انجمن: جماعت، مجلس، مجمع، گروه افرادی که برای هدفی مشترک گرد هم جمع می شوند</p> <p>پیکار: جنگ، نبرد، ستیزه</p> <p>بستانم: بگیرم، باز بگیرم</p> <p>باده: شراب، می</p> <p>بند: زنجیر و ریسمانی که بر پای و دست اسیران بندند، گره، حبس</p> <p>تن به تن: نفر به نفر، بدون دخالت دیگران</p> <p>به: بهتر</p> <p>تورانیان: اهل توران، مردم سرزمین توران</p> <p>به آیین: به روش نیکو</p> <p>گر: مخفف اگر</p> <p>رکاب: حلقه فلزی در دوطرف زین که سوار هنگام سوار شدن پا را در آن قرار می دهد</p> <p>سرکشان: عاصیان، یاغیان، مغروران</p> <p>سزد: شایسته است</p> <p>صالح: نیکوکار، شایسته، لایق</p> <p>درنده: وحشی، پاره کننده</p> <p>طوس: پهلوان ایرانی، فرزند وذر</p> <p>غنیمت: مغتنم</p> <p>مشو: مرو</p> <p>نعل: قطعه آهنی که زیر سم چهارپایان می زنند برای محافظت از آن، کفش، پا افزار</p> <p>مجال: فرصت، هنگام، جولانگاه</p> <p>گرانمایه: گران بها، نفیس، عزیز، ارجمند</p> <p>مسکین: ضعیف، فقیر، بیچاره</p>	<p>رنجه: آزرده، رنجیده</p> <p>غمی: خسته، غم زده</p> <p>فکند: فکند، افکند، انداخت</p> <p>نیک اختر: خوشبخت، خوش طالع، نیک بخت، بختیار</p> <p>د: جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ</p> <p>پتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب</p> <p>ساعت: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد</p> <p>تیز: تند و سریع</p> <p>جاه: مقام، درجه</p> <p>اسب: اسب</p> <p>بر: سینه، پهلو</p> <p>انتقام: کینه توزی، خونخواهی، تلافی، تاوان گرفتن</p> <p>پولادبازو: قوی هیکل، کس که بازوهای قوی دارد، مردی سخت زورمند</p> <p>جفت: همدم، همراه، همسر</p> <p>دلاوری: شجاعت، دلیری، جنگجویی</p> <p>جوش: جوشش، غلیان، هیجان، اضطراب</p> <p>رجز خوانی: خودستایی، خواندن اشعار به هنگام نبرد جهت مفاخرت، خواندن شعر رجز</p> <p>زو: مخفف از او</p> <p>سپهر: آسمان، فلک</p> <p>رخ: صورت</p> <p>ستیز: جنگ، جدال، خشم</p> <p>چالاک: چابکی، جلدی، زرنگی، چستی</p> <p>گرد: خاک</p> <p>ملک: پادشاه (ملک: فرشته / ملک: پادشاهی)</p> <p>گردش: حرکت، دور زدن</p> <p>می تازد: حمله می کند</p> <p>کارزار: جنگ، جدال، نبرد</p> <p>گیتی فروز: روشن کننده جهان، عالم تاب</p> <p>نر: مذکر، مقابل ماده</p> <p>گیسو: زلف، موی بلند سر زنان</p> <p>نژاد: متولد نشد</p> <p>کمند: طناب، ریسمان، ریسمان و طنابی که برای اسیر کردن انسان یا حیوان به کار برند</p>
درس 13 یازدهم	درس 13 یازدهم



<p>باره: اسب، دیوار قلعه، حصار  دِرْع: جامه جنگی که از حلقه های آهنی سازند، زره  سنان: سرنیزه، تیزی هر چیزی  سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده (در متن درس ، مطلق اسب مورد نظر است)  سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم  بردمیدن: خروشیدن، برخاستن  برکاشتن: برگردانیدن  خیره: متحیر، سرگشته  بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل  فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن  خارق: پاره کننده، شکافنده  تیره: دودمان، خانواده، خاندان، طایفه، قبیله  درفشان: درخشان، روشن، تابان  کُنّام: جایگاه، آشیانه، چراگاه، لانه، بیشه  رنگ: حيله، مکر، عیب، رنج  رویاری: مقابله، معارضه، صف آرایی  فرود آمد: پایین آمد  گُرد: پهلوان، دلیر  سرافراز: سربلند، گردش کش  دژ: قلعه، حصار  افسون: حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن  بادپا: تیزرو، شتابنده، اسب، تندرو  خطه: سرزمین  نظاره: نظر کردن، نگرستن، تماشا کردن  عنان: افسار، دهانه  کمند افکن: کمند انداز  اساطیر: ج اسطوره، سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگاران کهن دارد  بدخواه: بداندیش، کینه جو، دشمن، حاسد  برسان: شبیه، نظیر، مانند  تحول: دگرگونی  بر می آشوبد: خشمگین می شود، شور و غوغا می کند  تنگ: بسیار نزدیک، چسبان</p>	<p>افسر: تاج و کلاه، دیهیم، کلاه پادشاهی، صاحب منصب، پادشاه، پدram: آراسته، نیکو، شاد  تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می باشد، پیچ و شکن  دوده: دودمان، خاندان، طایفه  آورد: جنگ، نبرد، کارزار  دَمان:  خروشنده: غرنده، مهیب، هولناک  چاره گر: کسی که با حيله و تدبیر کارها را به آسان کند؛ مدبر  خَدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر سازند  زره: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر میپوشیدند  شیراوژن: شیرافکن، دلاور  فوج: گروه، دسته  ویله کردن: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن، ویله صدا، آواز، ناله  هژیر: هوشیار، چابک  آوردگاه: میدان جنگ، عرصه کارزار، جای نبر، رزمگاه  آویخت: جنگید، چنگ زد  باره: دیوار قلعه، حصار، اسب، دفعه  بر آوردن: بلند کردن، بالا بردن، افراختن  برکشید: بالا برد، بیرون آورد  بداندیش: بدخواه، بدنیت، بدسگال  هم رزم: حریف، هم نبرد  مردخیز: جایی که مرد، پهلوان و بهادر بیورود  ناورید: نیاورد، نیافرید  مشور: شورش مکن، به هیجان میا، مجنگ  کار آزموده: با تجربه، کار دیده، حاذق، خبره  بدین سان: به این گونه  امثال: ج مثل، داستانها، مثل ها  برجسته: ممتاز، عالی، بزرگ، برآمده  ایمن: محفوظ، سالم، مصون  باور: یقین، اعتماد، پذیرفتن سخن  برخواست: بلند شد، خواست (طلب کرد)  آرمان: آرزو، امید  بد: مخفف بود  بردرید: درید، پاره کرد  آمیخته: درهم شده، مخلوط، عجین</p>
---	--

<p>خارق العاده: شگفت انگیز، غیر طبیعی، فراپندار  برنا: جوان، شاب  به کردار: مانند، شبیه  تیز: سریع، تند  خروشان: خروشنده، فریاد کنان، نالان  تابناک: درخشان، جذاب، روشن  حکم: ج حکمت، اندرزا، پندها  دلاور: دلیر، شجاع، جنگجو، پردل  تسلیم: گردن نهادن، پذیرفتن شکست، واگذاری  حکیم: دانشمند، فیلسوف، طیب، دانا  رجوع: بازگشت، مراجعه  تحلیل: کند و کاو، ریشه یابی، گشودن  حماسه: دلاوری، شجاعت  رزم: جنگ، نبرد  رزمگاه: میدان جنگ  سالخورده: پیر، کهنسال، قدیمی  قاسم: قسمت کننده، بخش کننده  گفت و گوی: مباحثه، با هم سخن گفتن  سپهبد: سردار لشکر، سردار سپاه، ژنرال  قبایل: ج قبیله، گروه ها، قبیله ها  گور: گور خر  سرسختانه: شدید، با شدت  کار آزموده: باتجربه، کاربلد، حاذق، خبره  گیرا: جذاب، مؤثر، فریبنده  سراسیمه: هراسان، سرگردان، آشفته، پریشان  مر: حرف زاندو زینت است و از خصوصیات سبکی است که معمولاً  با «را» همراه می شود  نامدار: مشهور، معروف، شهیر  نیکدل: خوش قلب، مهربان، خیرخواه  مردی: مردانگی، آراسته بودن به صفات پسندیده انسانی  نبد: مخفف نبود  یزدان: ایزد، خدا</p>	<p>بیم: ترس، خوف، واهمه  جان پرور: جان بخش، پرورنده روان  خود: کلاه خود، کلاه فلزی جنگی  پایداری: مقاومت، ایستادگی، پافشاری، استواری  جذبه: کشش  دخت: دختر، صبیبه  پر آوازه: معروف، مشهور، پرهیاهو  جنگ آوران: جنگجویان، شجاعان، دلاوران  حافظ: نگهبان، حارس  درنگ، توقف، سکون، تأخیر، کندی  شگفت: تعجب، حیرت، تحیر، عجیب  رعد: تندر، غرش آسمان  شیرزن: زن بی باک و دلیر  کین: دشمنی، عداوت، کینه، عناد  عزم: قصد، اراده، آهنگ  فرخنده: مبارک، خجسته  کران: سنگین، ثقیل  رهسپاری: حرکت، راهی بودن، عازم بودن، سفر  فلک: آسمان سپهر، گردون  گرز: عمود آهنین، کوبال، از آلات جنگی  کجا: که  لحن: آواز، آهنگ، نغمه، نوا  کران: طرف، کنار، حاشیه، کناره، ساحل  ماه روی: زیبارو  مایه: باعث، ابزار  ملک: فرشته، ملک (پادشاه) / ملوک (پادشاهی، بزرگی)  نغز: نیک، خوب، لطیف، بدیع، خوش، نقض (شکستن)  مجاهدات: جهادها، کارزارها، تلاش ها  میان: کمر، وسط  ننگ: شرمساری، بدنامی، بی آبرویی  نامور: معروف، دارای نام نیک، سرشناس  هنگامه: معرکه، غوغا، زمان</p>
<b>درس 14 یازدهم</b>	<b>درس 14 یازدهم</b>
تَلَطَّف: مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن	آبدال: مردان کامل

<p>حاذق: ماهر، چیره دست میغ: ابر، سحاب در زمان: فوراً، در همان لحظه صدر: بالا، طرف بالا ضرب: زدن، کوبیدن، ضربه طشت: ظرف گرد و بزرگ و گود برای رختشویی گون: نوع کل: مخفف کچل ابله: نادان، سفیه خوش زبان: شیرین زبان، خوش سخن ابلیس: اهریمن، دیو، شیطان خوش نوا: خوش آواز، با صوت خوب شگفت: حیرت، تعجب تحسین: آفرین گفتن، به نیکویی نسبت دادن، نیک شمردن تمثیل: مثل آوردن، تشبیه کردن دریغ: افسوس، اسف، حسرت جاهل: نادان، ناآگاه روان: روح، جاری جست: پرید، جهید عالی صفت: دارای صفات والا جور: ستم، جفا، ظلم زار: ناتوان، ضعیف، باسوز و گداز، درمانده غضب: خشم گرفتن، خشمگینی، خشم حیران: سرگردان، سرگشته سبیل: راه فارغ: آسوده، رها شده، خلاص قدر: ارزش، اعتبار گویا: گوینده، سخن گو ناطق: نطق کننده، گوینده محراب: جای ایستادن، پیش نماز، قبله، عبادتگاه ناکس: فرومایه، پست، ناجوانمرد</p>	<p>زبون: خوار، ناتوان جولقی: زنده پوش و گدا و درویش سوداگر: مشتری، خریدار و فروشنده مسلم داشتن: باور کردن آبخور: سرچشمه، جای نوشیدن آب، آبخور دچار شد: برخورد کرد صاحب دلق: خرقة پوش، صوفی که خرقة بر تن کند روزک: چند روز نومیدوار: مأیوس، نا امید خواجه وش: کدخدا منش عربده: فریاد چرخاش جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو آشباه: ج شبهه، ماندها، همانندان قهر: خشم، غضب سفاهت: بی خردی، کم عقلی، نادانی طاس: کاسه مسی ندامت: پشیمانی، تأسف اناء: کوزه، ظرف، سبو خطاب: عنوان، محکم، مخاطبه: گفتگو سپهر: آسمان، فلک مُشک: ماده سیاه رنگ و خوشبویی که در ناف نوعی آهو تولید می شود نباشتن: نوشتن قهر: خشم، غضب، متضاد لطف می زاید: به وجود می آید، متولد می شود نشاید: شایسته نیست قیاس: مقایسه، سنجیدن، سنجش معرفت: دانش، شناسایی، شناخت نفرین: لعنت، دعای بد، دشنام ناب: خالص، پاک، بی غش، صاف همسان: مانند هم، شبیه یک دیگر گیا: مخفف گیاه</p>
<b>درس 16 یازدهم</b>	<b>درس 16 یازدهم</b>
<p>آبدار: دارای جلا و برندگی، دارنده آب آرمید: خوابید، آسود</p>	<p>انبان: کیسه ای بزرگ که از پوست دباغی شده گوسفند درست می کنند</p>

<p>برکش: بیرون بیاور، بالا بکش  برکشید: باز کرد، در آورد  برگرفت: برداشت  بازگشادن: بیرون آوردن  پشت گرفتن: حمایت شدن  کشتن: خاموش کردن  دنبال: دنب، دم، عقب یا پس چیزی  فرو رفت: رفت  لختی: اندکی، کمی، بخشش، قسمتی  بعینه: عیناً، مانند  تباه: فاسد، خراب، تباه کردن چشم: کور کردن  منال: مال و ثروت، در آمد مستغلات  ادا: به جا آوردن  پاس: نگهداری، حراست  دیرگاه: زمان قدیم، دیر وقت  طرار: دزد، حيله گر  نوش: شهد، انگین، خوشگوار  گذار: گذر، عبور، مسیر، معبر  اضطراب: بی قراری، پریشانی، آشفتگی، بیتابی، ناآرامی  بخت: اقبال، طالع، شانس  از قضا: اتفاقاً  بستان: بگیر  تیغ: شمشیر، هر چیز برنده  برقرار: پایدار، برپا، استوار  جاه: مقام، منزلت  جرعه: آن مقدار آب یا مانند آن که یکبار بیاشامند  آهنگ: قصد، عزم  جمال: زیبایی  ساییدن: کوبیدن و نرم کردن  کمال: بلوغ، فضل، فضیلت، کامل شدن، تمام شدن، بالاترین مرتبه  چیزی، رسایی  سهل: آسان  کنده: درآورده، بیرون آورده، بیرون کشیده شده  درون مایه: اصل هر چیز، محتوای اصلی  دریغ: افسوس، اسف، پشیمانی، حسرت  طوایف: ج طایفه، تیره ها، دسته ها، خاندانها  کوچ: حرکت عده ای از جایی به جایی</p>	<p>خلعت: جامه ای که بزرگی به کسی بخشد  بر اثر: به دنبال، در پی  دستار: پارچه ای که به دور سر بپیچند، سربند و عمامه  مایه: سرمایه، دارایی  مفلس: تهی دست، درویش و بی چیز  تافته: گداخته، برافروخته  مقبل: خوش بخت، نیک بخت، خوش اقبال  طرفه: شگفت آور، عجیب  جلجل: ج جلجل، زنگ، زنگوله  دراز گوش: خر  دشنه: خنجر  شوکت: جاه و جلال  صرعیان: بیماران مبتلا به عارضه صرع  ملازمان: همراهان  تعبیه کردن: آماده کردن، قرار دادن  طینت: سرشت، خوی  موضع: جا، محل  خبث: بلیدی، خبث طینت: بدجنسی، بدذاتی  فراغت: آسودگی  همت: بلند نظری، خواست، کوشش  اختیار: انتخاب، گزیدن  باز یافته: به دست آورده  تراویدن: ترشح کردن، چکیدن  بدذاتی: بداصولی، بدگوهری، بدجنسی  توانگر: ثروتمند، توانا، مالدار  از پس: به دنبال  بر: کنار، آغوش  توشه: خوراکی که مسافران همراه خود برند، خوراک اندک، زاد، ذخیره  باز آیی: برگرد  چشم پوشید: صرف نظر کرد  باز ستادن: پس گرفتن، باز گرفتن  حوالی: پیرامون، گرداگرد، دور و بر  خلاقانه: ابداعی، ابتکار آمیز، مبتکرانه  خوان: سفره  زر: طلا  کامیابی: نیکبختی، اقبال، توفیق</p>
--	--

<p>دولت: جاه، حکومتی، نیکبختی  عزم: اراده، قصد  واگذاشت: واگذار کرد  مَشک: خیک سقا یا پوست گوسفند که آن را قالبی کنده باشند  ولایت: شهرستان، زادگاه، منطقه  منت: سپاس، شکر  لطایف: ج لطیفه، حکایات نغز ومعنی دار، چیزهای نیکو، شوخی ها  میش: مژده دهنده، بشارت دهنده، نوید دهنده، مژده رسان  ملال: اندوه، پژمردگی، افسردگی، رنج</p>	<p>زنهار: امان، مهلت  درست: سالم  عزیمت: سفر کردن، حرکت کردن  گذاشتن: فرار دادن، وضع کردن، تاسیس کردن  رنجور: دردمند، رنج کشیده، بیمار، غمگین  غریب نوازی: رسیدگی کردن به آدم غریب  روایت: نقل کردن مطلب، بازگو کردن سخت، نقل خبر، داستان  ریگ، سنگریزه، شن  قلمرو: حوزه عمل، زمینه، حوزه فرمانروایی، سرزمین</p>
<b>درس 17 یازدهم</b>	<b>درس 17 یازدهم</b>
<p>ردا: جامه ای که روی جامه های دیگر پوشند، بالا پوش  لگام: افسار، دهنه اسب  آرمیدن: آسودن، آرام گرفتن، خوابیدن  جذب: کشش، ربایش، گیرایی  سمفونی: در اصل یعنی قطعه موسیقی  تاکستان: باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته باشند  شرافت: ارجمندی، باسرف بودن  نیلگون: به رنگ نیل، آبی سبز  حماسه: دلیری، نوعی از شعر که در آن از جنگها و دلاوریها سخن می رود  طاعون: نوعی بیماری همه گیر و خطرناک که با تب و آلودگی خون، خونریزی منتشر در پوست و بافتهای زیر پوستی همراه است  ارجمند: بارزش، گران بها، عزیز و گرامی  سقوط: افتادن، سرنگونی  خَلنگ: نام گیاهی است، علف جارو  مبتنی: ساخته، بنا شده  تابه: تاوه، ظرف فلزی پهن برای پختن  بساط: گستردنی، هر چیز گستردنی  تصرع آمیز: همراه با التماس و زاری  درنگ: توقف، تأخیر، سکون، کندی  غلیظ: درشت، کلفت، پررنگ، چگال، متراکم</p>	<p>برین: بالابین، برتر  تاتار: نام محلی، نامی که در گذشته به مغولان گفته می شد  بر آمده: بیرون آمد، بالا آمده  صدر: سینه، اول هر چیزی  معرکه: میدان جنگ، غوغا، روستایی در لبنان که خاندان امام موسی صدر اهل آنجا هستند  قره قورم: نام محلی  دیرین: کهنه، قدیمی  مزار: گور، قبر، زیارتگاه  زرین: طلائی، منسوب به زر  فاتح: گشاینده، تصرف کننده، پیروز  مقاومت: ایستادگی، پایداری نمودن  فداکاری: ایثار، از خود گذشتگی، جان نثاری  معبد: جای عبادت، پرستش گاه  سرور: پیشوا، رئیس  فروزان: تابان، درخشان  کرامت: جوانمردی، بخشندگی، سخاوت  نخل: درخت خرما  شوره زار: شوزستان، زمینی که دارای شوره باشد، زمینی پر شوره که در آن گیاه نروید  کف: سطح داخلی دست و پا که تقریباً گود است  نیاکان: ج نیا، اجداد، پدران</p>
<b>درس 18 یازدهم</b>	<b>درس 18 یازدهم</b>

<p>قائل: گوینده (قائل شدن، محسوب کردن)  لب پر زدن: سر ریز شدن  عود: درختی که چوب آن قهوه ای رنگ و خوشبو است و آن را در  آتش می اندازند که بوی خوش دهد  غایی: نهایی  مُحال: نشدنی، غیر ممکن  نثار: پیشکش کردن، افشاندن  خام: ناپخته، بی تجربه، نارس  وقوع: بروز، ظهور، افتادن، واقع شدن  مهیا: آماده، آماده شده، حاضر، فراهم  گستره: عرصه، ساحت، پهنه، میدان  تمایز: فرق گذاشتن، جدا کردن  بنگر: نگاه کن  بیدرنگ: فوراً، بدون تأخیر، بی دیرکرد  بیشه: جنگل کوچک، نیزار  بینش: بصیرت، بینایی، درک هس  پگاه: صبح زود، سحر  پندار: گمان، اندیشه، تصور  تصاحب: صاحب شدن، در تصرف خود درآوردن، تصرف، تملک  گذار: زودگذر، موقت، بی دوام  گستره: عرصه، ساحت، پهنه، میدان  مخلوق: موجود، آفریده شده ها  مسلح: دارای سلاح، سلاح پوشیده، دارای اسلحه  مشاهیر: جمع مشهور، نامداران، افراد نامی  مکرر: تکرار شده، به دفعات، بارها  ملل: جمع ملت، اقوام، قبایل ها  منجمد: بی حرکت، یخ زده، جامد  ناکارآمد: به درد نخور، ناشایسته  نیافتنی: غیر قابل حصول، چیزی که پیدا نمی شود  نشانه: علامت، علامت مشخص برای شناختن چیزی  نفرت انگیز: ناخوشایند، نفرت آور، شنیع  نگرش: بینش، دیدگاه، نظر مس  نیلگون: به رنگ نیل، لاجوردی، آبی سیر  وقوع: بروز، ظهور، افتادن، واقع شدن  هویدا: آشکار، پیدا، روشن  هیکل: پیکر انسان، بدنه، جثه، تنه</p>	<p>اشباح: ج شبح، کالبدها، سایه ها، سیاهی هایی که از دور دیده می  شود  اکتفاء: بسنده کردن، کفایت کردن  تملک: مالک شدن، دارا شدن  ذی حیات: جاندار  متراکم: روی هم جمع شده، بر هم نشیننده، انبوه  مخوف: ترسناک، وحشت زا و هراس انگیز  منحصر: ویژه، محدود  موحش: وحشت آور، ترسناک  ابصار: جمع بصر، چشم ها، دیده ها  اتکا: تکیه کردن، اعتماد، پشت گرمی  ارمغان: سوغات، ره آورد  از سر گرفتن: از ابتدا شروع کردن  اشکال: دشوار شدن، دشواری، چالش  اطفال: جمع طفل، بچه های کودکان  اعماق: جمع عمق، تکها، ژرفها، ته ها  آبادی: جای آباد، ده، قریه  آفریدگار: خالق، آفریننده، خدا  امتداد: کشش، درازی، طول، کشیده شدن  اندرز: پند، نصیحت  برخاست: بلند شد، خواست: طلب کرد  بساط: گسترده، هر چیز گسترده  غریب: بیگانه، کشش، نادر، نو، عجیب، دور از وطن  غلبه: چیره گشتن، پیروزی، چیرگی  غلیظ: درشت، کلفت، پررنگ، چگال، متراکم  فانوس: چراغ،  قائل: گویند  قائل شدن: محسوب کردن  قد علم کردن: سربرافراشتن، ایستادن  قوا: جمع قوه، نیروها، قوتها، تواناییها  کاسب: بازاری، کسی که خرید و فروش می کند  کفتار: جانوری درنده و مرده خوار و قوی جثه  کهن: کهنه، قدیمی ها  تصور: پنداشتن، پندار، تخیل، تفکر  تضرع آمیز: همراه با التماس و زاری  تُنْگ: پارچ، کوزه آب یا شراب، آبخوری</p>
--	---

<p>یگانه: تنها، یکتا، بی نظیر، فرد، بی همتا دفعه: بار، نوبت، مرحله دل انگیز: زیبا، دوست داشتنی، دل فریب، کسی یا چیزی که دل را برانگیزد و انسان را به نشاط و طرب بیاورد دمادم: پی در پی، لحظه به لحظه، پیوسته دوره گرد: کاسب و پیشه وری که در کوچه و خیابان گردش می کند و کالای خود را میفروشد سابق: قبلی، گذشته، پیشی گیرنده سپیده دم: سحرگاه، صبح زود سرپوش: آنچه که بر سر دیگ، کاسه و مانند آن گذارند، درپوش سرگشته: سرگردان، آواره، حیران کوکب: ستاره اختر</p>	<p>حزن انگیز: اندوهبار، غم آلود خام: ناپخته، بی تجربه، نارس خردمند: عاقل، دانا، هوشمند، بخرد خرم: شاد، شادمانی خس خس: صدای نفس درنگ: توقف، تأخیر، سکون، کندی سوت: صدایی که با بیرون دادن نفس از دهان با قرار قرار دادن انگشت ها در دهان یا غنچه کردن لب تولید می شود شامگاه: هنگام شب، شب ها فسفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می گردد مئده: سفره ای که بر آن طعام باشد</p>
<p><b>درس 1 یازدهم نیکی / همت</b></p>	<p><b>درس 1 یازدهم نیکی / همت</b></p>
<p>فروماندن: متحیر شدن کنج: گوشه، زاویه فروبرد: پایین برد شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته گوشتخواران است شل: دست و پای از کار افتاده غیب: پنهان، نهان از چشم قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا صنع: آفریدن، ساختن نگون بخت: بدبخت، سیاه بخت روزی رسان: روزی رساننده، خدا، رازق محراب: جای ایستادن پیش نماز در مسجد، بخشی از عبادتگاه درنده: وحشی، پاره کننده سعی: کوشش، جهد، کار کردن حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه کرم: جوانمردی، سخاوت، بخشش</p>	<p>اقبال: نیکبختی، روی آوردن ادبار: نگون بختی، پشت کردن، متضاد اقبال تیره رای: بداندیشی، ناراستی نژند: خوار و زبون، اندوهگین نابسته: باز، گشوده جیب: گریبان، یقه دغل: مکر و ناراستی، در اینجا مکار و تنبل زنخدان: چانه، زنج شوریده رنگ: آشفته حال توفیق: آن است که خداوند اسباب را موافق خواهش بنده مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسند، ناراستی چاشنی: مزه حلاوت: شیرینی قرین: نزدیک، همدم، یار تدبیر: اندیشیدن، پایان بینی ابد: زمانی که آن را نهایت نباشد، متضاد ازل چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد</p>
<p><b>درس 2 یازدهم قاضی بست / زاغ و کبک</b></p>	<p><b>درس 2 یازدهم قاضی بست / زاغ و کبک</b></p>
<p>برنشستن: سوار شدن</p>	<p>سرسام: ورم مغز، سرگیجه پریشانی، هذیان</p>

توقیع: امضا کردن فرمان، مهر کردن نامه و فرمان چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر حشم: خدمتکاران خیر خیر: سریع دریابست: نیاز، ضرورت دوال: چرم و پوست، یک دوال: یک لایه، یک پاره راغ: دامنه کوه، صحرا رقعت: رقعه، نامه کوتاه زر پاره: قراضه و خرده زر، زر سکه شده مهمات: کارهای مهم و خطیر موکد: تاکید شده، استوار ناو: قایق کوچک از درخت میان تهی سازند نماز پیشین: نماز ظهر وبال: سختی و عذاب، گناه وزر: بار سنگین جامه ها افکنند: گسترده ها را گستردند، بسترها را مهیا کردند هنر آن بود: بخت یار بود، خوشبختانه هزاهز: آشوب و فتنه ای که مردم را به جنبش در آورد غریو: فریاد، صدای غرش، گریه و زاری علت: بیماری دوات: ظرفی که در آن مرکب بریزند، مرکب دان، جوهردان دبیر: نویسنده، کاتب کافی: دانای کار، با کفایت در عهده این نشوم: مسئولیت این را به عهده نمیگیرم مرا چه افتاده است: به من چه ارتباطی دارد علی ای حال: به هر حال لله در کما: خدا خیرتان دهد عرض ده: نمایش دهنده، ارائه کننده، نشان دهنده اطبا: جمع طبیب، پزشکان ایزد: خدا، آفریدگار خطوات: جمع خطوه، گام ها، قدم ها خیلتاش: گروه نوکران و چاکران زایل شدن: نابود شدن، برطرف شدن سور: جشن عز و جل: عزیز است و بزرگ و ارجمند فارغ شدن: آسوده شدن از کار فارغ شدن: آسوده شدن از کار	شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح شرع: سایه بان، خیمه صلت: بخشش ضیعت: زمین زراعی، وضعیعتک: زمین زراعتی کوچک عقد: گردنبند غزو: جنگ کردن با کفار فراخ تر: آسوده تر، راحت تر فرود سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاق دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران کراهیت: ناپسندی گداختن: ذوب کردن گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن مقارب: نزدیک شونده، همگرا مخنقه: گردنبند مرغزار: چراگاه، علفزار، سبزه زار مقرون: پیوسته، همراه دریدن: شکستن در جستن: پریدن، جستن، ناگهان و به سرعت به سوی چیزی یا کسی رفتن از آن جهان آمده: از مرگ نجات یافته کوشک: کاخ، کاخ تابستانی، خانه بزرگی در میان یک باغ غزنین: شهری بزرگ نزدیک زابلستان مثال داد: فرمان داد بار دادن: اجازه ملاقات دادن آغاچی خادم: خادم مخصوص سلطان مسعود غزنوی زبر: بالا، فوق، متضاد زیر افکار: مجروح، خسته بی شبهت: بی تردید، بی شک درست: نندرست، سالم روضه: باغ، گلزار سبحان الله: پاک و منزّه است خدا برای بیان شگفتی بکار می رود، معادل شگفتا ستدن: ستاندن، دریافت کردن صعب: دشوار، سخت عارضه: حادثه، بیماری شاهد: زیبارو، محبوب، معشوق گرامت زده: تاوان زده، کسی که غرامت کشد
---	---



<p>فراغ: آسایش، آسودگی      فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ      قضا: تقدیر، سرنوشت      محجوب: پنهان، مستور      مطرب: آواز خوان، نوازنده      ندیم: همنشین، همدم      نکت: نکته ها      یوز: یوزپلنگ جانوری شکاری، کوچکتر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می رود      رود هیرمند: رودی بزرگ در سیستان      خاست: بلند شد، خواست طلب کرد      تر: خیس      همایون: خجسته، مبارک، نیک بخت      تاس: تشت مسی      عزم: قصد چیزی کردن، اراده، قصد</p>	<p>اضطراب: پریشان حال شدن، آشفتگی، بی تابی، لرزیدن      تشویش: بی آرامی، آشفتگی، اضطراب      اعیان: جمع عین، بزرگان، اشراف، ثروتمندان      استقبال: به پیشواز رفتن کسی، پذیره، پیشواز      مستحق: سزاوار، شایسته، دارای استحقاق، محتاج، نیازمند      متحیر: سرگشته، حیرت زده، حیران      بشارت: خبر خوش دادن، نوید دادن، مژده، خبر خوش، نیکویی      کتان: گیاهی است که از ساقه های الیاف آن در نساجی استفاده کنند      توزی: منسوب به توز، پارچه کتانی نازک که نخست در شهر توز می بافتند      درستم: سالم هستند، سالم خوب است      اندیشه مند: متفکر، آنکه در فکر فرو می رود      عرصه: میدان، فضای خالی جلوی خانه، حیاط      نادره: بی مانند، بی نظیر      القصه: خلاصه</p>
<p><b>درس 3 یازدهم / در کوی عاشقان</b></p>	<p><b>درس 3 یازدهم / در کوی عاشقان</b></p>
<p>صنم: بت، دلبر      مرشد: ارشاد کننده، راهنما، پیشوا، متضاد مرید و سالک      مشایخ: جمع مشیخه و شیخ، پیران علما، دانشمندان، مرشدان      تکاپو: رفت و آمد به شتاب، جستجوی بسیار، کوشش      برزن: کوی، محله      طعن: سرزنش کردن، کنایه زدن، نیش زدن      تشییع: دنبال جنازه رفتن      خوش لقا: زیبا رو، خوش سیما      زهد: پارسایی، پرهیزگاری      شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت      عازم: رهسپار، راهی      قدس الله روحه العزیز: خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند      محضر: محل حضور      ملک: فرشته      وعظ: اندرز، پند دادن      ملقب: دارای لقب، لقب نهاده شده      گریزپا: گریزان</p>	<p>رضوان: بهشت، نام فرشته که نگهبان بهشت است      شبگرد: شبرو      کبریا: بارگاه خداوندی      متفق: همسو، هم عقیده، موافق      مناسک: جمع منسک یا منسک، جاهای عبادت حاجیان، مجاز آداب      آیین ها و رسم ها      فره: شکوه، فروغ جلال، فروغ ایزدی که بر دل هر کس که بتابد او را      بر دیگران برتری می دهد      تماشا: نگاه کردن، گردش کردن، راه رفتن      رهسپار: عازم، راهی، روانه، رهگذر      سوختگان: عاشقان، عارفان      نواحی: جمع ناحیه، کناره ها، اطراف شهر، حدود      آوازه: شهرت، صیت      بصیرت: دانایی، بینش      حلب: شهری در سوریه      ارشاد: راهنمایی کردن، تربیت      معارف: جمع معرفت، علوم، دانش ها</p>

<p>غوغا: داد و فریاد، خروش، مردم بسیار و درهم آمیخته، جار و جنجال افغان: فغان، زاری، ناله، فریاد قافله سالار: سردار قافله، رئیس، سرپرست بالین: بستر، بالش خرد: کوچه، کم سال، ریز دریغ: افسوس، اسف، حسرت</p>	<p>ملامت: نکوهش، سرزنش کردن، بدگویی هیاهو: جار و جنجال، داد و فریاد، غریو طرز: روش، سبک، شکل، شیوه سیرت: خلق و خوی ما عادت، مذهب، روش سرآمد: برگزیده، نخبه، بالاتر پردبازی: صبر، شکیبایی</p>
<p><b>درس 5 یازدهم / ذوق لطیف</b></p>	<p><b>درس 5 یازدهم / ذوق لطیف</b></p>
<p>استسقا: نام مرضی که بیما آب بسیار می خواهد بالبداهه: ارتجالاً، بدیهه گویی صباح: خوب روی و سفیدی رنگ انسان، زیبایی عندلیب: بلبل، هزارستان مسرت: شادی، خوشی متمکن: ثروتمند، دارا، جا گرفته کبوده: نام دهی غمگسار: غمخوار، دوست، گسار از مصدر گساردن به معنی خوردن و نوشیدن قوز: برآمدگی غیر طبیعی پشت انسان، خمیدگی پشت گیوه: نوعی کفش، پای افزاز لطایف: جمع لطیفه، چیزهای نیکو و نغز، گفتار نرم و دلپذیر متعصب: غیر تمند مساعت: همیاری، یآوری مسرور: شادمان، خشنود نکبت بار: فلاکت آمیز، پر مشقت نمد: پارچه ای کلفت که از پشم یا کرک مالیده می سازند و از آن جامه و کلاه و فرش درست می کنند شیر خوارگی: نوزادی توکل: کار خود را به خدا وا گذاشتن، به دیگری اعتماد کردن استحکام: محکم شدن، استوار شدن، استواری فروغ: روشنی، پرتو آرمان: آرزو، امید صراحت: آشکار شدن، وضوح و آشکار بودن سخن، روشنی قریحه: ذوق، استعداد طبع: استعداد، توانایی اصل: اساس</p>	<p>لکه: حالتی بین راه رفتن و دویدن همچون یورتمه اسب پالیز: باغ، بوستان، کشتزار، جالیز کورمال: حرکت با احتیاط در تاریکی قبا: نقطه، نوعی لباس بلند مردانه متأثر: اثر پذیرنده، اندوهگین، تحت تاثیر واقع شده اضداد: جمع ضد، چیزهای مخالف و مغایر با یکدیگر، آنان که با هم نا موافق اند مسجع: آهنگین، دارای آرایه سجع، سجع: آواز کبوتر بالجمله: خلاصه سلب: جدا کردن، کندن آغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد انعطاف: نرمش، آمادگی برای سازگاری با محیط و، دیگران و شرایط تشرع: شریعت، مقابل طریقت تهنیت: مبارک باد گفتن، شادباش چابک: تند و فرز سبکسری: حماقت و فرومایگی، متضاد وقار شائبه: شک و گمان شعر تمثیلی: شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان فرخنده: مبارک، خجسته فرط: بسیاری، از حد گذشتن، چیره شدن، فراوانی بحران: آشفتگی و تغییر حالت ناگهانی، آشوب، بالاترین مرحله یک جریان مشیت: خواست، خواستن، سرنوشت هیبت: شکوه، از عظمت، ترس، هول حفره: سوراخ، گودال، قبر ادراک: دریافتن، فهمیدن، پی بردن فوران: جوشیدن، یا جهیدن آب ویا مایعی از جایی با فشار جوشش،</p>

<p>بسزا: سزاوار، شایسته          فروگذاری: کوتاهی، قصور، مضایقه، اهمال اوراق، جمع اوراق، برگ ها، برگه ها          دوشیزه: دختر، دختر شوهر نکرده          فصیح: زبان آور، خوش سخن</p>	<p>جهیدن          در افشان: شیرین سخن، شخص بلیغ و زبان آور          چلچله: پرستو          گرداگرد: اطراف، پیرامون، حوالی</p>
<p><b>درس 6 یازدهم / پرورده عشق</b></p>	<p><b>درس 6 یازدهم / پرورده عشق</b></p>
<p>رایت: بیرق، پرچم، درفش          گزاف کاری: بیهوده کاری          موسم: زمان، هنگام          آسمان گیر: برافراشته، مشهور          مهد: محمل، کجاوه          حلقه در گوش: غلام، متوسل          مبتلا: گرفتار، در بلا افتاده، اسیر          لکام: نام کوهی          درماندن: ناتوان گشتن، بیچاره گشتن          چاره ساز: علاج کننده          حاجت گه: محل گرفتن حاجت، محل بر آورده شدن نیاز، برآورنده نیاز</p>	<p>چاره گری: تدبیر، مصلحت اندیشی          غایت: نهایت، به غایت: در حد نهایت، بی نهایت          به اتفاق: همگی، متفق القول          بر: آغوش، کنار          جهد: کوشش، رنج بردن          بخت: اقبال، شانس، طالع، نصیب          رستگاری: رهایی، خلاصی، آزادی، نجات یافتگی          خنیده نام تر گشتن: مشهور تر شدن، پر آوازه گردیدن          سرشت: فطرت، آفرینش، طبع          جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا          خویشان: اقوام</p>
<p><b>درس 7 یازدهم / باران محبت</b></p>	<p><b>درس 7 یازدهم / باران محبت</b></p>
<p>نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گرانبها          وسائط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه به مدد یا از طریق آن به مقصود می رسند          طین: گل، گل خشت / تین: انجیر          طائف: شهری در عربستان          دو اسب: شتابنده، چون سوار دارای دو اسب          شباروز: شبانه روز          تصرف کردن: مالک شدن، دست به کاری زدن          دفین: مدفون، پنهان، زیر خاک رفته          خازن: خزانه دار، نگهبان خزانه، فرشته          مرصاد: محل رصد، کمینگاه، رصدخانه          هیئت: شکل، ظاهر، دسته ای از مردم، صورت، کیفیت          نشتر: بیشتر، چاقوی فلزی نوک تیز، تیغ جراحی</p>	<p>اعزاز: بزرگداشت، گرمای داشت          الوهیت: خدایی، خداوندی          ربوبیت: الوهیت و خدایی، پروردگاری          تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن          جلت: بزرگ است          حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه          خلیفه: خلیفه، جانشین          رأفت: مهربانی، شفقت          قبضه: یک مشت از هر چیزی          مشتبه شدن: به اشتباه افتادن          کوشک: قصر و هر بنای رفیع          قهر: اجبار، خشم و غب، چیرگی          اجرت: اجر، پاداش، دستمزد</p>

<p>دد: جانور درنده، جانور غیر اهلی ملول: اندوهگین، به ستوه آمده، دل‌تنگ، آزرده متلالی: درخشان، تابان مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزت مشتبه: اشتباه کننده، دچار اشتباه مشعشع: درخشان و تابان مقرب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است ملکوت: عالم غیب، جهان بالا عزت: سربلندی، آبرو، احترام، ارجمندی ذوالجلالی: بزرگواری، صاحب جلال بودن، از صفات خدا تاب: توان، توانایی، طاقت، صبر غربت: نزدیکی، خویشی قالب: جسم، شکل، کالبد مردود: رد شده، طرد شده، غیرقابل قبول رستم دستان: رستم پسر زال دستان: لقب زال</p>	<p>اصناف: جمع صنف، انواع، ونه ها، گروه ها تلبیس: دروغ و نیرنگ سازی استحقاق: سزاواری، شایستگی بعد: دوری، فاصله خزاین: جمع خزینه و خزانه، گنجینه ها رغبت: میل و اراده، خواست سست عناصر: جمع سه عنصر، بی اراده، بی غیرت عنایت: توجه، لطف، احسان غنا: بی نیازی، توانگری قرب: نزدیک شدن، همجواری کبریایی: منسوب به کبریا، خداوند تعالی اکراه: اجبار، ناپسند داشتن تحریر: حیران شده، سرگشتگی، سرگردانی ذلیل: خار، زبون، پست ازل: زمانی بی آغاز، متضاد ابد نقش های بوقلمون: نقش های رنگارنگ، جلوه های گوناگون ید: دست</p>
<b>درس 8 یازدهم / باران محبت</b>	<b>درس 8 یازدهم / باران محبت</b>
<p>تازی: عرب تازیک، لفظی است ترکی، تازی، غیر ترک ویژه فارسی زبانان خرگه: خیمه بزرگ، سراپرده بزرگ سیماب گون: به رنگ جیوه، جیوه ای، سیماب، جیوه گران، سنگین، عظیم سینه مالان: سینه خیز سند: ورودی در مشرق زمین جیحون: رودی در آسیای صغیر شفق: سرخی آسمان بعد از غروب آفتاب رستاخیز: قیامت، به پا خاستن مردگان، جنبش</p>	<p>عافیت سوز: کشنده، برنده اختر: ستاره، کوکب نجم غلتیدن: گردیدن جسمی روی جسم دیگر، از پهلو به پهلو دیگر گشتن بی پایاب: عمیق: جای ژرف، جایی که عمق آن معلوم نیست برومند: رشید، قوی، بالغ، بارور دجله: رودی در عراق خوناب: خونابه، اشک خونین، خون آمیخته به آب معین: تعیین شده، مشخص گردیده، معلوم کریم: جوانمرد، بخشنده گران: سنگین، عظیم</p>
<b>درس 9 یازدهم / آغازگری تنها</b>	<b>درس 9 یازدهم / آغازگری تنها</b>
<p>موزون: هم آهنگ، خوش نوا وجد: سرور، شادمانی، خوشی ولایات: جمع ولایت، مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره</p>	<p>صفیر: بانگ و فریاد، آواز التهاب: برافروختگی، زبانه و شعله آتش تسخیر: تصرف کردن، چیرگی</p>

<p>می شود، خطه معادل شهرستان امروزی  رعنا: خوش قد و قامت، زیبا در اصل زن احمق  فراخ: گسترده، وسیع  لعاب: روکش مخصوصی که روی سفال و کاشی و مانند آن می  کشند  پهنه: ساحت، میدان، وسعت، گشادگی  خزان: پاییز، خریف  محشر: روز قیامت، جای گرد آمدن  اجنبی: بیگانه، خارجی  اذن: اجازه، فرمان  اعطا: واگذاری، بخشش و عطا کردن  افراط: از حد در گذشتن، زیاده روی  اهتزاز: افراشتن، جنبیدن، به اهتزاز در آمدن، به حرکت در آمدن  پرچم  بختک وار: کابوس وار  تحت الحمایگی: وضعیت یک دولت غالباً ضعیف در تعامل با  دولتی قدرتمند در عرصه بین المللی که در چارچوب یک  موافقتنامه بین المللی اختیار تصمیم گیری آن دولت در امور  سیاسی خارجی و امنیتی به دولت قدرتمند واگذار شده است  توازن: تعادل، برابری  آز: حرص، طمع، زیاده خواهی  رمق: توان، تاب، باقیمانده جان  توفندگی: قوت کردن، غریبیدن، فریاد کردن، خروشیدن  سرسپردگی: فرمان بردن، تسلیم، تابع بودن  نایب السلطنه: کسی که به نیابت از پادشاه امور سلطنت را به  عهده بگیرد  خوف: ترس، بیم  اعجاب: متعجب شدن، تعجب، حیرت  منسجم: هماهنگ، با نظم و درست، ساختار یافته  نهیب: فریاد، هراس، هیبت  اسرا: جمع اسیر  اعیاد: جمع عید، جشن ها  طبع شعر: استعداد شعر گفتن  منزوی: گوشه گیر، گوشه نشین، خلوت گزیدن</p>	<p>تفریط: کوتاهی کردن در کاری  چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، حلقه های خورد یا بزرگ دایره  ای شکل زدن  خصال: جمع خصلت، خوی ها، خواه نیک باشد یا بد  دارالسلطنه: پایتخت، محل اقامت پادشاه  زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجار روی  شتر می بستند  شایق: آرزومند، مشتاق  جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی  درایت: آگاهی، تدبیر  دهشت بار: ترس آور، هراس انگیز  زبونی: فرومایگی، درماندگی  طاقت فرسا: توان فرسا، غیر قابل تحمل  غیرت: حمیت، رشک بردن، تعصب  کورسو: نور اندک، روشنایی کم  معبد: پرستشگاه، محل عبادت  مقر: معلوم، تعیین شده  موعد: هنگام، زمان  امتداد: کشش، درازی، کشیده شدن، طول  رعیت پروری: رعایت کردن حال رعیت و زیردستان  طوایف: جمع طایفه، قبیله ها  تباهی: فساد، نابودی، خرابی  قبایل: جمع قبیله، تیره ها، دودمان ها  تصرف: به دست آوردن، مالک شدن، تصاحب  محض: خالص، ناب، بدون ترکیب  چیرگی: پیروزی، تسلط، غلبه  مصمم: با عزم و اراده، آن که تصمیم به کاری گرفته باشد  چابک: زرنک، ماهر، زبردست، تند و سریع  مهیب: ترسناک، سهمگین  ذهنیت: نوع تفکر، بینش  رغبت: میل، خواست، اراده  صلیب سرخ: سازمانی بین المللی برای کاهش دردهای انسان و  پیشرفت بهداشت عمومی این سازمان در جنگها به عنوان نیروی بی  طرف بیماران و آسیب دیدگان را کمک می کند</p>
<p>درس 10 یازدهم / رباعی های امروز</p>	<p>درس 10 یازدهم / رباعی های امروز</p>

<p>تابناک: درخشان، نورانی  سترک: بزرگ، عظیم  کلاف: نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان  پیچیده گرد دوک  محوطه: پهنه، میدان گاه، صحن  مشک: انبان، خیک، پوست گوسفندی که آن را درست و یک جا  کنده باشند و در آن مایت و آب نگه دارند  نیلی: به رنگ نیل، کبود  فتح: پیروزی، تسخیر کردن، گشودن  نظیر: مانند، مثل  ماتم: غم، مصیبت، سوگ</p>	<p>بار: اجازه، رخصت، بار عام: پذیرایی عمومی شرفیابی همگانی، مقابل  بار خاص پذیرایی خصوصی  چنبر: چنبره، گردنبند، طوق، حلقه  رستن: رها شدن، نجات یافتن  رشحه: قطره، تراوش کرده و چکیده  یم: دریا  عرش: آسمان نهم، فلک الافلاک، تخت پادشاهی  کل کشیدن: هلهله شادی کردن، بانگ شادی  حلول: آغاز، وارد شدن، فرود آمدن در جایی  نهضت: جنبش، قیام  سهمیم: شریک</p>
<p><b>درس 11 یازدهم / یاران عاشق</b></p>	<p><b>درس 11 یازدهم / یاران عاشق</b></p>
<p>بیرق: پرچم، رایت، علم  ژاله: شبنم، قطره ای که روی برگ گل یا گیاه قرار میگیرد  سمند: اسب، اسب زرد رنگ  سیمینه: منصوب به سیم، سیمین، ساخته شده از سیم یا نقره  یل: پهلوان، دلاور، شجاع  کران: کرانه، کنار، طرف، جای پایان یافتن چیزی  هلا: صوت تنبیه و ندا که برای آگاهاندن به کار میروند  هان: صوت آگاهی، به هوش باش  آلاله: شقایق، لاله سرخ  مدار: جای دور زدن و گردیدن  برکه: آبگیر، حوض آب  بیعت: پیمان، عهد</p>	<p>روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی  مرهم: هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش  منکر: انکار کننده  تابان: روشن، تابنده، درخشان  نودمیده: تازه روییده  دف: یکی از سازهای ضربی  کینه: دشمنی، عداوت  گنجینه: خزانه، جای نگه داری سیم و زر  آدینه: روز جمعه آخرین روز هفته  آفاق: جمع افق، کرانه های آسمان، کرانهها  آیین: دین، مذهب، کیش  انکار: باور نکردن، نپذیرفتن</p>
<p><b>درس 12 یازدهم / کاوه دادخواه</b></p>	<p><b>درس 12 یازدهم / کاوه دادخواه</b></p>
<p>زخم درای: ضربه پتک، درای، در اصل زنگ کاروان  سپردن: پایمال کردن، زیر پا گذاشتن  سبک: در اینجا به معنای فوراً و سریع کاربرد دارد  غو: نعره کشیدن، فریاد، خروش، غریو  فایق: برگزیده، پیروز  گرزه: گز، کوبال، عمود آهنین</p>	<p>اژدها پیکر: در شکل و هیئت اژدها دارای نقش اژدها  اژدها فشی: مانند اژدها، ضحاک  اساطیر: جمع اسطوره، افسانه ها و داستانهای خیابان و پهلوانان ملل  قدیم  پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توزیع کنندگان حکومت بیداد  پایمردی: خواهشگری، میانجیگری، شفاعت</p>

<p>گرزه گاوسر: گرز فریدون که به شکل گاو میش از فولاد ساخته بودند</p> <p>لاف زدن: خودستایی کردن، دعوی باطل کردن</p> <p>مجرد: صرف</p> <p>محضر: استشهداد نامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود</p> <p>نفیر: فریاد و زاری با صدای بلند</p> <p>نوند: اسب، اسب تندرو</p> <p>هنر: فضیلت، معرفت، علم</p> <p>یکایک: ناگهان</p> <p>دیوزاد: دیو نژاد، زاده، زاده شده از دیو، بچه دیو</p> <p>کهنتر: کوچکتر، خوردتر</p> <p>مهتر: بزرگ، رئیس، سرور، متضاد که تر</p> <p>بخرد: خردمند، حکیم</p> <p>گو: پهلوان، دلیر</p> <p>برنا: جوان، زیبا</p> <p>کیهان خدیو: خدای جهان</p> <p>فرزانه: دانشمند، حکیم</p> <p>تسکین: آرام کردن، ساکن کردن، آرامش</p> <p>منش: خوی، سرشت</p> <p>خبیث: ناپاک، بدسیرت</p> <p>گزند: آسیب، چشم زخم</p> <p>فراز: بلندی، اوج</p> <p>سترک: بزرگ، عظیم</p> <p>منزل: جا، مکان، مقصد، خانه</p> <p>شهره: مشهور، نامی</p>	<p>پشت پای: روی پا، سینه پا</p> <p>تفرج: گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش</p> <p>خوالیگر: آشپز</p> <p>درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد سامانی، نماد پیروزی</p> <p>دژم: خشمگین</p> <p>خدیو: پادشاه، خدا</p> <p>کیهان: کیهان، جهان</p> <p>براندیشیدن: ترسیدن</p> <p>آهرمن: اهریمن، دیو، مقابل یزدان</p> <p>فتراگ: ترکبند، تسمه و دوالی که از عقب به زین می آویزند</p> <p>برگستوان: زره، پوششی که در قدیم به هنگام جنگ بر روی اسب می گذاشتند یا خودشان می پوشیدند</p> <p>سوفار: دهانه تیر، بخش انتهایی تیر که در چله کمان گذاشته میشود</p> <p>شوخ: چرک، خوشحال، گستاخ</p> <p>الحاح: اصرار در خواست کردن</p> <p>بازارگاه: کوجه سرپوشیده که از دو سو دارای دکان باشد، در متن</p> <p>درس مقصود اهل بازار است</p> <p>ترگ: کلاه خود</p> <p>خجسته: فرخنده، مبارک</p> <p>درفش: پرچم، بیرق</p> <p>سپهبد: فرمانده و سردار سپاه</p> <p>موبدان: پیشوایان روحانی زرتشتی</p> <p>چرمین: از جنس چرم، چرمی</p> <p>ضحاک: معرب اژی دهاک مساوی با اژدها</p> <p>خوی: خصلت، عادت</p> <p>بدر: ماه شب چهارده، ماه کامل</p> <p>خلد: بهشت، جاوید، همیشگی</p>
<b>درس 14 یازدهم / حمله حیدری</b>	<b>درس 14 یازدهم / حمله حیدری</b>
<p>ضرب: زدن، کوفتن</p> <p>غزا: پیکار، جنگ</p> <p>غضنفر: شیر</p> <p>هژیر: شیر</p> <p>قبا: نوعی جامه جلو باز که دو طرف جلوی آن با دکمه بسته می شود</p>	<p>ابرش: اسبی که بر اعضای او نقطه ها باشد،</p> <p>برافراختن: برافراشتن، بلند کردن</p> <p>پور: پسر، فرزند</p> <p>تپیدن: بی قراری و اضطراب نمودن، از جایی رستن و لرزیدن</p> <p>حرب: آلت حرب و نزاع، مانند شمشیر، خنجر، نیزه</p> <p>خدو: آب دهان، توفو</p>

<p>همرزم: حریف، هم نبرد علم کرد: بالا برد لخت لخت: پاره پاره، قطعه قطعه زهره چشم: نگاهی که از روی خشم و غضب باشد بینداخت: بزد گریبان: یقه، بخشی از جامه که گردن را دربر میگیرد چاک چاک: پاره پاره ماهر: چیره دست، استاد وصی: کسی که وصیت کننده او را مامور اجرای وصیت خود کند، کفیل، وکیل تیغ: شمشیر، هرچیز برنده دریغ: افسوس، اسف اخلاص: دوستی پاک و بی ریا داشتن، خلوص نیت داشتن دغل: مکر و حيله، حيله گر کاهلی: سستی و تنبلی گوهر: اصل، نژاد، ذات، سرشت آغشته: آمیخته شده با چیزی، هم داده هول: ترس، هراس</p>	<p>دستوری: رخصت، اجازه دادن رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ ژنده: بزرگ و مهیب ژیان: خشمگین امتناع: خودداری از پذیرفتن امری یا انجام دادن کاری آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه حبیب: دوستدار، یار، از القاب رسول اکرم(ص) سهمگین: هراس انگیز، ترس آور کیش: آیین، مذهب، دین کیمیا: اکسیر، مادهای که به عقیده قدما می توانست مس را به طلا تبدیل کند و خاصیت درمانی نیز دارد منزه: پاک و بی عیب یم: دریا سپهر: آسمان، فلک خصم: دشمن افلاک: جمع فلک، آسمانها، چرخ ها خاییدن: جویدن، چیزی را با دندان نرم کردن شاهد: زیبا رو</p>
<p><b>درس 15 یازدهم / کبوتر طوفدار</b></p>	<p><b>درس 15 یازدهم / کبوتر طوفدار</b></p>
<p>متواتر: پی در پی مطلق: رها شده، آزاد مطوقه: طوق دار، دارای گردنبنند(طوق، عقد، قلاده، مخنقه) مظاهر: یاری کردن، پشتیبانی مناصحت: اندرز دادن مواجب: جمع موجب، وظایف اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است موالات: دوستی، یاری کردن، پیروی کردن همگنان: جمع همگن، هم نوعان، همه مرغزاری: چمنزار، سبزه زار ستیزه روی: گستاخ و پررو سر: رئیس صافی: پاک، بیغش، خالص صواب: درست طاعنان: سرزنشگران، عیب جوینان</p>	<p>اختلاف: دفت و آمد استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن تخلص: رهایی التفات: توجه بر اثر: به دنبال، اثر: رد پا تک: دویدن جال: دام و تور خایب: ناامید، بی بهره راه تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن زه آب: آبی که از سنگی از زمین می جوشد زاغ: کلاغ، غراب ساعتی بود: مدتی گذشت، مدتی منتظر ماند روزگار گذاشتندی: روزگار می گذرانند به تک ایستاد: شروع به دویدن کرد هر یک خود را میکوشیدند: هریک برای رهایی خود تلاش می</p>



<p>عقده: گره، پیچیدگی  قفا: پشت، پشت گردن  گرازان: جلوه کنان و با ناز راه رونده  گشن: انبوه، پرشاخ و برگ  متصید: شکارگاه  رخصت: اجازه، اذن دادن  ریاحین: جمع ریحان، گل‌های خوشبو  زمرد: سنگ قیمتی به رنگ سبز  سیادت: سروری، بزرگی  شکاری: منسوب به شکار می رود صید نخجیر  مجادله: جدال و ستیز  مطاوعت: فرمانبری  معونت: یاری  ملالت: آزرده‌گی، به ستوه آمدن  ملامت: سرزنش  باری: خلاصه، القصه، در هر صورت  فرجام: پایان، انجام، نتیجه  من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود: من نیز ممکن است به چنین  حادثه ای گرفتار شوم  تجارب: جمع تجربه، آزمایش‌ها  ستیزه روی: پرخاشجوی، جنگ خواه  تعجیل: شتاب کردن  مکرر: تکرار شده، بارها، به دفعات  بگزارند: به جا آورند، انجام دهند  فراغ: آسایش، آسوده شدن، راحتی  مکرم: بزرگی، جوانمردی  خصلت: خوی، صفت  دکون میز سلیمون: عامیانه دکان میرزا سلیمان  کمبسیون: کلمه ای فرانسوی، مجمعی برای تحقیق و مطالعه در  باره طراحی یا مسئله ای تشکیل شود</p>	<p>کردند  سر خویش گرفت: راه خود را پیش گرفت  گریز گاه: جایی گریختن و فرار، مفر  خمیر: باطن انسان، اندرون دل  ارباب: دارا، مالک، پرورش دهندگان، جمع رب  اعتذار: پوزش خواستن، عذر خواهی  ردا: بالا پوش، جبه که روی لباس های دیگر پوشند  مانستن: مانند شدن، مشابهت شدن، شبیه بودن  امام: راهنما، پیشوا  اولی تر: شایسته تر، سزاوارتر  اهمال: سستی، کاهلی  تعاون: همیاری  تکفل: عهده دار شدن  تیمار: مواظبت، مراقبت  ثقت: اطمینان، اعتماد کردن  حبه: دانه  دها: زیرکی و هوش  ملول: سست و ناتوان، آزرده  منقطع: بریده، قطع شده  مواضع: جمع موضع، جایها  موافق: همراه، همفکر  مودت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن  ناحیت: ناحیه، سرزمین  نزه: باصفا، خوش آب و هوا  ورطه: مهلکه، خطر و دشواری  وقیصت: سرزنش، بدگویی  درفشان: درخشان، تابان  سیرت: طریقه، شیوه، خلق و خوی، عادت  ستوده: مدح شده، ستایش شده، پسندیده  رغبت: میل، خواستن، اراده  سبیل: راه، روش</p>
<b>درس 16 یازدهم / قصه عینکم</b>	<b>درس 16 یازدهم / قصه عینکم</b>
<p>قران: واحد پول ایران در عهد قاجاریه و اوایل پهلوی  قوال: در اینجا مقصود بازیگران نمایش های دوره گردی است</p>	<p>بور: سرخ، بور شدن: شرمنده شدن، خجلت زده شدن  تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند</p>

<p>حدت: تندی، تیزی، خشم          موهبت: بخشش، عطیه، چیزی که بخشیده شود          شمایل: شکل، صورت، تصویر          شوخ: طبع، بذله گو          نقال: قصه خوان، افسانه گو          مسحور: سحرزده، جادو شده، فریفته          مهملی: اهمال، سستی          یفور: ستبر، درشت و بدشکل          لاتی: بی چیزی سخت، افلاس          چننه: نوعی کیسه          متمدن: دارای تمدن، شهرنشین          متجددانه: نوگرایانه، روشنفکرانه          کذا: اینچنین، چنین          قداره: جنگ افزار شبیه شمشیر پهن و کوتاه          فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپایی ها رفتار می کند، متجدد          سو: دید، توان بینایی          ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی          ارک: قلعه، دژ          بروبر: بادقت، خیره خیره          تاثر: اثر پذیری، اندوه          مشروعیت: منطبق بودن رویه های قانونگذاری و اجرایی حکومت          با نظر مردم آن کشور          مضحک: خنده آور، مسخره آمیز          مغتنم: با ارزش، غنیمت شمرده شده          موقر: با وقار، متین          تجدد: نو شدن، تازه شدن، گرایش به نوخواهی          متلک: سخنی که از روی طعنه و شوخی به کسی گفته شود          افسار گسیخته: گستاخ، وحشی، بی پروا          هردمبیل: بی نظمی، بی قاعده          هپل هاپول: بی ترتیب، بی قاعده، نامرتب          ولنگاری: بی قیدی، سهل انگاری          روضه: مطلب و اشعاری که هنگام عزا و سوگواری می خوانند، باغ          مرثیه: شعر یا سخنی که در متن و سوگواری مورد خواننده می          شود، سوگ سرود          قوزبالاقوز: کنایه از مشکل مضاعف          ظن: گمان بردن، متهم کردن، گمان، حدس          مهیب: ترسناک، سهمگین</p>	<p>تلمذ: شاگردی کردن، آموختن          چله: زه کمان، روده تابیده که بر کمان بندند          عیار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی          تمام عیار: کامل و بی نقصان، پاک خالص          فرام: فریم، قاب عینک          کلون: قفل چوبی که پشت در نصب می کنند و در را با آن می بندند          مسامحه: آسان گرفتن، ساده انگاری          هست و نیست: قطعاً          هفت صندوقی: نوعی نمایش دوره گردی که با اجرای نمایش های رو          حوضی اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می کردند این گروه          ها وسایل و ابزار خود را در صندوق های می نهادند پجاذبه ترین و          کاملترین گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته اند به هر یک          از بازیگران این گروه قوال یا قوالک می گفتند          چرتکه: شمارشگر، وسیله و چهارچوب هایی که دارای چند رشته          مهره های چوبین است که به سیم کشیده شده اند و با آن اعداد را          محاسبه و جمع و تفریق می کنند          رفعت: اوج، بلندی، بالایی          شماتت: سرکوفت، سرزنش، ملامت          شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می پزند          صورتک: چهره مصنوعی که چهره اصلی را می پوشاند و در آن          سوراخ هایی برای چشم و دهان تعبیه شده است، نقاب          قداره کش: کسیکه با توسل به زور، به مقاصد خود می رسد          قلاکردن: کلک زدن، کمین کردن برای شیطنت          محقر: کوچک          مخاطره: خطر، در خطر افکندن          خفت: خواری، ذلت، سبکی          بدنهاده: بدسرشت، بدطینت، بدذات          طهارت: پاک گردیدن، پاکی، وضو گرفتن          رعیت: عموم مردم، بنده مردم تحت فرمان پادشاه          ید: دست          خوف: ترس، بیم          تأمل: در تفکر، اندیشیدن          قلدر: قوی، گردن کلفت          نخ قند: نوعی نخ محکم که قدیم آنرا دور کله قند می پیچیدند          شرارت: فتنه انگیزی، بدی کردن          موصوف: وصف شده، تعریف شده          طالع: طلوع کننده، اقبال</p>
--	--

مبهوت: سرگردان، حیرت زده	
<b>درس 17 یازدهم / خاموشی دریا</b>	<b>درس 17 یازدهم / خاموشی دریا</b>
<p>برزبگر: دهقان، کشاورز          واستاندن: پس گرفتن، باز گرفتن، واستدن          چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند          هیاهو: جارو جنجال، داد و فریاد</p>	<p>فروتنی: تواضع، افتادگی          رغبت: میل، خواستن          زنهار: پیرهیز، برحذر باش، صوتی که هنگام تنبیه و تحذیر به کار می رود</p>
<b>درس 18 یازدهم / خوان عدل</b>	<b>درس 18 یازدهم / خوان عدل</b>
<p>بحر: دریا          فراز: بالا، بلندی، قله          طنین: بانگ، صدا، انعکاس          تکامل: به کمال رسیدن، کامل شدن          وجد: ذوق، شووق، شادی          صخره: سنگ بزرگ و سخت، تخته سنگ          چالاک: چابک، تند و فرز          حشر: رستاخیز، قیامت          عصیان: نافرمانی، معصیت          مکافات: پاداش، جزا، کیفر          مقید: گرفتار، بسته، در قید شده          اسما: اسمها، نام ها          آمین: کلمه ای است که پس از دعا گویند، بر آور، بپذیر: اجابت کن، چنین باد          اختران: ستاره ها، انجام</p>	<p>بر: خشکی، بیابان          مبدل ساختن: دگرگون ساختن، تغییر دادن          مطلق: بی شرط و بی قید          ممد: مدد کننده، یاری کننده          هلهله: سروصدای حاکی از شادی، جوش و خروش          رضا: رضایت، خوشنودی          فرسنگ: واحدی برای اندازه گیری مسافت، تقزیباً شش کیلومتر، فرسخ          می گسلد: جدا می شود از مصدر گسستن به معنی بریدن، جدا کردن و جدا شدن          خوان: سفره فراخ و گسترده          رستن: نجات یافتن، رها شدن          ریشخند: تمسخر          شعف: خوشی، شادمانی          معتبر: محترم، ارزشمند          مفرح: شادی بخش، نشاط آور</p>
<b>درس 1 دوازدهم / ملکا ذکر تو گویم</b>	<b>درس 1 دوازدهم / ملکا ذکر تو گویم</b>
<p>اعراض: روی گرداندن از چیزی رویگردانی، انصراف          انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی          انبساط: حالتی که در آن احساس بیگانگی، ملاحظه و رو درباستی نباشد، خودمانی شدن          تضرع: زاری کردن، التماس کردن          باسق: بلند</p>	<p>قسیم: صاحب جمال          جسیم: خوش اندام          نسیم: خوش بو          وسیم: دارای نشان پیامبری          کاینات: جمع کاینه، همه موجودات جهان          کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن</p>

بنات: جمع بنت بندی، دختران بنان: سرانگشت، انگشت تاک: درخت انگور رز تتمه: باقیمانده، تتمه دور زمان: مایه تمامی به کمال گردش روزگار، مایه تمامی به کمال دور زمان رسالت پویدن: حرکت سوی مقصدی برای به دست آوردن و جستجوی چیزی، تلاش و رفتن تحفه: هدیه، ارمغان ثنا: ستایش، سپاس جزا: پاداش کار نیک جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد جود: بخشش، سخاوت، کرم حکیم: دانا به هر چیز، دارای راست کردار، از نامهای خداوند تعالی به این معنی که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی دهد رحیم: بسیار مهربان از نام ها و صفات خداوند روی: چهره، امکان، راه سرور: شادی، خوشحالی سزا: سزاوار، شایسته، لایق شبه: مانند، مثل، همسان عز: ارجمندی، گرامی شدن، مقابل ذل فضل: بخشش، کرم کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده از نام ها و صفات خداوند ملک: پادشاه، خداوند نماینده: آنکه آشکار و هویدا می کند، نشان دهنده وهم: پندار، صور، خیال یقین: بی شبهه و شک بودن امری که واضح و ثابت شده است تحیر: سرگشتگی، سرگردانی تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن خوان: سفره، سفره فراخ و گشاده شفیع: شفاعت کننده ی عصاره: شیر، آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آید شهد: عسل، شهد فایق، عسل خالص فایق: برگزیده، برتر قبا: جامه ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوند	مراقبت: در اصطلاح عرفانی کمال توجه بنده به حق و یقین براینکه خداوند در همه احوال عالم بر ضمیر اوست نگاه داشتن دل از توجه به غی حق مزید: افزونی، زیادی منسوب: نسبت داده شده حلیه: زیور زینت دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می دهد یا از او پرستاری می کند ربیع: بهار روزی: مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه بدست می آورد یا به او برسد وظیفه: روزی، رزق مقرر و معین صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر عاکفان: جمع عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت بپردازند فاحش: آشکار، واضح فراش: فرش گستر، گسترده فرش قدوم: آمدن به، آمدن، قدم نهادن، فرا رسیدن منت: سپاس، شکر، نیکویی منکر: زشت و ناپسندار مکاشفه: کشف کردن و آشکار ساختن در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است نبات: گیا رُستنی ورق: برگ وظیفه: مقرری وجه معاش معاملت: اعمال عبادی، احکام عبادات شرعی در متن درس مقصود همان کار مراقبت و مکاشفات است مفرح: شادی بخش، فرح انگیز ممد: مدد کننده، یاری رساننده طاعت: عبادت کردن، فرمان برداری کردن، عبادت قربت: نزدیکی حیات: زندگی، زنده بودن ذات: جوهر دو گوهر، حقیقت هر چیز، سرشت، طبیعت به جای آورد: انجام دادن، ادا کردن بی دریغ: بی مضایقه صبا: باد خنک و لطیفی که از جانب شمال شرقی می وزد زمردین: برنج زمرد منسوب به زمرد
---	---

<p>معترف: اقرار کننده، اعتراف کننده از بهر: برای فرمانبردار: کسی که فرمان کسی را می پذیرد و اجرا می کند، مطیع، رام، تابع خبر: حدیث سخنی که از پیامبر باشد مصطفی: برگزیده شده، برگزیده کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده بلغ العلی بکماله: به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید کشف دجی به جماله: با جمال نورانی خود تاریکی ها را برطرف کرد دجی: تاریکی ها در تاریکی ها ی شب شب جمعه، توجیه حسنت جمیع خصاله: همه خوبیها و صفات زیبا برای اوست صلو علیه و آله: بر او و خاندانش درود فرست پربشان روزگار: بدحال، تیره روز اجابت: پذیرفتن، قبول کردن جلال و علا: بزرگ و بلند قدر تر است ایزد: آفریدگار، خدا، فرشته، یزدان سبحانه و تعالی: او پاک است و بلند مرتبه جلال: بزرگی، عظمت، سرافرازی، قدرت، شکوه ما عبدناک حق عبادتک: تو را چنان که شایسته است پرستش نکردیم جمال: زیبایی ما عرفناک حق معرفتک: تو را آنگونه که سزاوار شناخت تو است نشناختیم برآمدن: بلند شدن</p>	<p>مهد: گهواره موسم: فصل، هنگام، زمان مفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند، مایه ناز مطاع: فرمانروا و اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می برد نبی: پیغمبر، پیام آور، رسول واصفان: جمع واصف، وصف کنندگان، ستاینندگان اطفال: کودکان، بچه ها، جمع طفل فلک: آسمان، سپهر گردون صاحبدل: عارف اهل حال، آگاه، روشن ضمیر جیب: گریبان، یقه سر به جیب مراقبت فرو بردن: در حالت تأمل و تفکر عارفانه قلب خود را از هر چه غیر خدا حفظ کردن مستغرق: غرق شده تحفه: هدیه، رهاورد، ارمان، پیشکش مدعی: ادعا کننده، خواهان قرینه: علامت و اثر، علامت و نشانه های که دلیلی باشد برای پی بردن به چیزی، شبیه حیرت: سرگستگی، سرگردانی، شگفتی کلک: قلم نی بط: مرغابی پنداشتن: خیال کردن، تصور کردن، فرض کردن، گمان کردن فرو گذاشت: رها کرد، ترک کرد، اهمال کرد قصدی نیبوستی: حرکتی انجام نمی داد، کاری نمیکرد ثمرت: ثمره، حاصل، نتیجه تجربت: تجربه، آزموده، آزمایش</p>
<b>درس 2 دوازدهم / مست وهوشیار</b>	<b>درس 2 دوازدهم / مست وهوشیار</b>
<p>درهم: درم، مسکوک نقره که در گذشته به عنوان پول رایج رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است در متن درس، پول است. وزن و ارزش دینار در دوره ها و مناطق مختلف متفاوت بوده است صنعت: پیشه، کار، حرفه صنعت: فن، پیشه، حرفه عار: رسوایی، عیب، ننگ داشتن تار: رشته ای که در طول پارچه بافته می شود، رشته نخ پود: رشته که در پهنای پارچه بافته میشود، رشته نخ</p>	<p>ادیب: آداب دان، ادب شناس سخندان، در متن درس به معنای معلم و موبی است خمار: می فروش خانه خمار: میخانه داروغه: پاسبان، نگهبان، شبگرد مدام: همیشه، پیوسته وجه: ذات، وجود دارالملک: پایتخت، حکومت نشین، دارالملک آن من: متعلق به من، برای من</p>

<p>عیش: خوش، شادی، خوشگذرانی مرتبه: پایه، مزلت، درجه شأن گرو: دارایی چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می شود گرو بردن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتند و نزد خود نگه داشتن واعظ: پند دهنده، سخنور اندرزگو گریبان: یقه، جیب بدین سان: به این گونه، به این رسم و عادت صواب: درست، راست مکتب: جای درس خواندن، مدرسه، مفرد مکاتب حقایق: درستی ها، راستی ها، جمع حقیقت بالله: به خداوند قسم غریق: غرق شده</p>	<p>راهرو: سالک، مسافر منظر: جای نگریستن، نظر انداختن مدار: گمان مکن، میندار(در دل مدار: گمان مبر، نگران نباش) والی: حاکم، فرمانروا محتسب: مامور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ می بندند اکراه: ناخوشایند بودن، ناخوشایند داشتن امری تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم ذوالجلال: خداوند بزرگواری، صاحب بزرگی زاهد: پارسای گوشه نشین که میل به دنیا با تعلقات ندارد صواب: درست، پسندیده، مصلحت گرامت: تاوان جبران خسارت مالی و غیر آن</p>
<b>درس 3 دوازدهم / آزادی</b>	<b>درس 3 دوازدهم / آزادی</b>
<p>اجانب: جمع اجنبی، بیگانگان احداث شدن: ساخته شدن استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی مستقر شدند ثابت قدم: ثابت راه و ثابت است دارای اراده قوی مسلک: روش، طریق موافق: هم رأی، همراه غرقه: غرق شده، در آب فرو رفته اهرم: اهریمن، شیطان، دیو فراغت: آسایش، راحتی محفل: انجمن، گروه، مجلس</p>	<p>بیت الحزن: خانه غم، ماتم کده(بیت الاحزان: خانه غمها جای بسیار غم انگیز طبق روایات نام کلبه ای است که حضرت یعقوب در آن در غم فراق یوسف گریه می کرده است) سلسله جنبان: محرک آنچه دیگران را به کاری بر می انگیزد طرف: کناره، کنار جم: جمشید بدرقه: مشایعت، همراهی صاحب قلم: نویسنده، فاضل طایر: پرواز کننده، پرنده قدس: بهشت، پاکی جداره: دیوار</p>
<b>درس 5 دوازدهم / دماوندیه</b>	<b>درس 5 دوازدهم / دماوندیه</b>
<p>نحس: شوم، مدیون، بداختر میان: کمر شیر سپهر: آفتاب بنواخت: بزد نی ام: نیستم</p>	<p>آوند: آونگ، آویزان، آویخته بگسل: پاره کن، جدا کن، در متن درس نابود کن پس افکند: پس افکنده، میراث سریر: تخت پادشاهی، اورنگ سعد: خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد: سیاره مشتری است که</p>

<p>کافور: ماده ی خوشبو و سفید رنگ  خم: ظرف سفالی بزرگ  فسرده: یخ زده، منجمد  عطا: بخشش، دهش  دم: نفس، مجازاً صحبت و همنشینی  همی گوی: بگو  همی خند: بخند  سیاه بخت: بدبخت، بد اختر  برکش: بالا ببر، بردار  تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری، مکر کردن  هرج و مرج: بی قانونی، بی نظمی، فتنه و آشوب  هتاکی: پرده دری، آبروریزی  عن قریب: به زودی، به همین زودی  کاجی: غذای شبیه حلوا که از شکر آرد و روغن درست کنند  بالا غیرتاً: از روی جوانمردی و گذشت  مواضع: جاها، مکان ها، جمع موضع  چموش: سرکش  شرارت: فتنه انگیزی  بدی کردن: بدخواهی  بُہت: تحیر، تعجب، حیرت / هم خانواده مبہوت  جور: ستم و بیداد، ظلم  ضربه: ضربت</p>	<p>به سعد اکبر مشهور است  سفله: فرومایه  کرزه: ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک  معجر: سرپوش، روسری  اورند: اورنگ، تخت، مجازاً فر و شکوه، شأن و شوکت  ارغند: خشمگین، قهر آلود  زل زد: با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن  ستوران: جمع ستور حیوانات چهار پا خاصه اسب استر و خر  سلانه سلانه: آرام آرام، به آهستگی  شرزه: خشمگین، غضبناک  ضما: مرهم دارو که به جهت جراحت نهند ضما: بستن  چیزی بر زخم، مرهم نهادن  عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدفهای نظامی  به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله های انفجاری است  فغان: ناله و زاری، فریاد  کلوخ: کاه گل خشک شده به صورت سنگ پاره، گل خشک شده به  درشتی مشت یا بزرگتر  کله خود: کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می گذارند  معطل: بیکار، بلا تکلیف، معطل کردن: تأخیر کردن، درنگ کردن  گیتی: جهان، دنیا، روزگار  سیم: نقره  دلبند: عزیز و محبوب  وارستن: خلاص شدن و رهیدن، آزاد گشتن</p>
<p><b>درس 6 دوازدهم / نی نامه</b></p>	<p><b>درس 6 دوازدهم / نی نامه</b></p>
<p>دمساز: مونس، همراه، درد آشنا  تریاق: پادزهر  بیگاه شدن: فرارسیدن هنگام غروب یا شب  ایدون: این چنین  ایدونک: ایدون که  عرضه دهد: بیان کند  مستغرق: مجذوب، شیفته، مستغرق گشتن، حیران و شیفته  شدن  حسب: برابر، اندازه، بر طبق  سور: جشن، عروسی</p>	<p>حریف: دوست، همدم، همراه  پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه های مرتب  بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق کند است  خوشحالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان هستند  دستور: اجازه، راهنما، وزیر  شرح شرحه: پاره پاره، شرحه، پاره گوشتی که از درازا بریده باشند  اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب در متن درس کشش روح  انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی  اسلوب: شیوه، گونه، طرز  از ظن خود: در حد فهم خود</p>

<p>شیون: ناله، ماتم زاری، فریاد که در مصیبت و محنت برآرند  مستمع: شنونده، گوش دارنده  مستور: پوشیده، پنهان  نغیر: فریاد و زاری به صدای بلند  نیستان: نیزار، جایی که نی فراوان روییده باشد، غم دوری، هجران  جدایی  نیست باد: نابود باد</p>	<p>ظن: گمان و پندار  درویش: بی نوا  فرزانه: دانشمند، حکیم  کل شی يرجع الی اصله: هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز  میگردد  پدید آمدن: نمایان شدن، هویدایی  قرب: نزدیکی، نزدیک شدن، متضاد بعد</p>
<p><b>درس 7 دوازدهم / درحقیقت عشق</b></p>	<p><b>درس 7 دوازدهم / درحقیقت عشق</b></p>
<p>بزم: محفل، ضیافت  جسمانی: منسوب به جسم مقابل روحانی  ملکوتی: آنچه از مقوله روح و جان باشد  کمال: کامل بودن، کامل ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز،  سرآمد بودن در داشتن صفت های خوب  مما: مرگ، مردن  حریم: پیرامون و گرداگرد خانه یا مکانی که حمایت و دفاع از آن  واجب باشد  تمهید: فراهم کردن  زیرکی: هوشیاری، دها  کین: دشمنی، عداوت  درآید: وارد شود  لایق: سزاوار، شایسته  جمال: زیبایی، زیبایی ازلی  حسن: نیکویی، زیبایی  شیدایی: دیوانگی</p>	<p>سامان: در خور، میسر، امکان  بیخودی: بیهوشی، حالت از خود رستن و به معشوق پیوستن  سودا: خیال، دیوانگی، اشتیاق، شیدایی  فرض: لازم و ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است  قوت: خوراک و مد نیرو  رخت نهادن: اقامت کردن، ماندن  قضات: جمع قاضی  سرشک: اشک، قطره اشک  محب: دوستدار، یار، عاشق  نغمه: نوا، ترانه، سرود  مطلوب: طلب شده، خواسته شده، دلپسند  ماوا: پناهگاه، مسکن  غایت: نهایت، پنهان  مقصود: مقصد  لابد: ناچار، ناگزیر  می شناس: بشناس  می یاب: بیاب</p>
<p><b>درس 8 دوازدهم / از پاریز تا پاریس</b></p>	<p><b>درس 8 دوازدهم / از پاریز تا پاریس</b></p>
<p>چشم می زد: می ترسید، فرمان می برد  طاق: سقف خمیده و محدب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی  اتاق یا جایی دیگر می سازند، طاق ضربی طاق احداث شده بین  دهانه دو تیر آهن که آن را با آجر و ملات و گچ می سازند  عجین آمدن: عجین شدن، آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا  چند چیز</p>	<p>باز بسته: وابسته، پیوسته و مرتبط  پاناروما: پرده نقاشی که در سقف ساختمان که مدور دارد به دیوار  سقف بچسبانند چنان که هر کس در آنجا بایستد گمان کنند که افق  را در اطراف خود می بیند  جراره: ویژگی نوعی عقرب زرد و بسیار سمی که دمش روی زمین  کشیده می شود</p>



<p>کی ها: هریک از پادشاهان باستانی ایرانیاز کیقباد تا دارا غاشیبه: سوره ای از قرآن ، یکی از نام های قیامت مستعجل: زودگذر، شتاب دهنده تحریر: نوشتن، آزاد کردن خط می خواندند: اطاعت می کردند، فرمان می بردند طبق: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی مخصوص نگه داری یا حمل اشیاء که بیشتر آن را بر سر میگذارند طیلسان: نوعی ردا غایت القصوی: حد نهایی چیزی، کمال مطلوب فرخنده پی: خوشقدم، نیک پی، خوش یمن فرسخ: فرسنگ، واحد اندازه گیری، مسافت تقریباً معادل 6 کیلومتر کازیه: جا کاغذی، جعبه چوبی یا فلزی رو باز که برای قرار دادن کاغذ پرونده یا نامه روی میز قرار می دهد کی: پادشاه هر یک از پادشاهان سلسله کیانی، کیانی منسوب به کیان، کیان مار غاشیبه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ مرکب: اسب یا آنچه بر آن سوار شوند</p>	<p>چریغ: تلفظ محلی چراغ نزد مردم سیرجان چریغ آفتاب: طلوع آفتاب، صبح زود سر پر زدن: توقف کوتاه، هر گاه مرغی از اوج یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد این توقف کوتاه را سر پر زدن می گویند اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی استبعاد: دور دانستن، بعید دانستن چیزی، استبعاد داشتن، بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری حواله: نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است چشمگیر: شایان توجه، بارزش و مهم رواق: بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم سوء هاضمه: بدگواری، دیر هضمی، هر گونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سر دل یا نفخ همراه است صبح: بامداد، سپیده دم، پگاه اخلاص: دوستی پاک و بی ریا داشتن، خلوص نیت داشتن، پاک کردن محصل: شاگرد مدرسه نمط: بساط شطرنج تداعی: یادآوری، به خاطر آوردن</p>
<p><b>درس 9 دوازدهم / کویر / بوی جوی مولیان</b></p>	<p><b>درس 9 دوازدهم / کویر / بوی جوی مولیان</b></p>
<p>قندیل: چراغ یا چهل چراغی که می آویزند گهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است گردد: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد مشایعت: همراهی کردن، بدرقه کردن ارگ: قلعه کوچک، میان قلعه بزرگ جوی مولیان: رودی در بخارا حد و حصر: میزان مشخص، حد و حساب عشیره: ایل، طایفه، قبیله تیزبال: پرنده ای که بسیار تند و سریع پرواز کند، تیز پر گمانه: نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم اصفهان است بساط: اسباب، دستگاه اهورایی: ایزدی، خدایی، گروهی از مردم هم نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادر نشینی زندگی می</p>	<p>سموم: باد بسیار گرم و زبان رساننده تموز: ماه دهم از سال رومی آن تقریباً مطابق با تیر ماه سال شمسی، ماه گرما آستانه: آغاز اسرا: در شب سیر کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم انگاره: طرح و نقشه بن: درختی، خودرو وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می روید، پسته وحشی پرنیان: پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر دلایز: پسندیده، خوب، زیبا قاش: قاچ، قسمت برآمده جلوی زین، کوه ی زین غرفه: بالا خانه هر یک از اتاق های کوچکی که در بالا یا اطراف سالن یا یک محوطه می سازند که مشرف بر محوطه هست</p>

<p>کنند عدلیه: دادگستری فقه: علم احکام شرعی علمی است که از فروغ عملی احکام شرح بحث می کند مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به همین سبب استنباط محل اجتهاد است گرمسیر: منطقه ای که تابستان های گرم بسیار و زمستان های معتدل دارد، مقابل سردسیر ماورا: فراسو، آن سو، ماسوا، برتر ماورا الطبیعه: آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد مانند: خداوند روح و مانند آنها مباهات: افتخار، سرافرازی معلق: آویزان، آویخته شده مدرسه: محلی که در آن تدریس می کنند، موضع درس گفتن نشئه: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی نظاره: تماشا کردن، نگاه، نگرستن یغما: غارت، تاراج، به یغما رفتن، غارت شدن غنی: توانگر، بی نیاز، ثروتمند منقلب: حال به حال شده، برگشته، دگرگون غربت: دور شدن از شهر و دیار بیگانگی، دوری صخره: سنگ بزرگ، سخت تخته سنگ مدینه: شهر هیاهو: جاروجنجال، داد و فریاد مدفون: دفن شده، به خاک سپرده شده ترقی: پیشرفت، بالا رفتن، به درجات عال رسیدن بیداد: ظلم، ستم، جور تهویه: وسیله ای برای عوض کردن هوا، هوا را عوض کردن، هوا را خنک کردن تبار: اصل و نسب، ایل، طایفه، نژاد چنگ: یکی از سازهای سیمی که بوسیله انگشتان دست نواخته می شود جیحون: آمودریا، نام رودی آموی: نام دشتی فراخ و ریگی در ماوراء النهر در ساحل جیحون مدهوش: سرگشته، خیره، متحیر دیار: خانه، محل، شهر، سرزمین محبوس: زندانی بازداشت شده، گرفتار</p>	<p>قدس: پاکی، صفا، صداقت آستان: ابدیت، جاودانگی، پایداری، بیکرانگی ارادت: میل، خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام استشمام: بوییدن اندوه گسار: غمگسار ایل: تبار، خانواده، نژاد، اجداد بطالت: بیکاری، بیهودگی، کاهلی تعبیر: بیان کردن، شرح دادن، بازگویی تفرجگاه: گردشگاه، جای تفریح تماشاگاه حکمت: فلسفه بویژه فلسفه اسلامی شبدر: گیاهی علفی و یک ساله شبدور دوچین: شبدوری که دوبار پس از روین چیده شده باشد شیهه: صدا و آواز اسب طفیلی: منسوب به طفیل، وابسته آن که وجودش یا حضورش در جایی وابسته به وجود کسی یا چیزی دیگری است، مهمان ناخوانده تلالو: درخشش، تابش، فروزش، فروغ لوکس: شیک، قشنگ، مجلل مصلحت اندیش: آنکه اندیشه صلاح کار دارد، کسی که صلاح و صواب کار خویش را در نظر می گیرد، مصلحت بین گلدسته: مناره مأذنه تکبیره الاحرام از مقدمات نماز و عبادت از چهار تکبیر الله اکبر گفتن پس از اذان که در تکبیر آخر نماز را شروع می کنند قد قامت: مخفف قد قامت الصلاة از مقدمات نماز که وقتی گفته می شود شخص برای شروع نماز به پا می خیزد تفنگ مشقی خفیف: تفنگ تمرینی ضعیف و سبک، محصور، محاصره شده، محدود جان فرسا: دردناک، خسته کننده، آزار رساننده، آنچه باعث نقصان عمر شود ایلخان: خان و فرمانده این خان قبیله، عنوان سلاطین مغول تصدیق: مدرک، گواهینامه، جواز فخر: نازیدن، مباهات کردن، بالندگی نازش عزیمت: قصد کردن، دست کردن، حرکت سفر شوکت: بزرگواری، جاه، جلال و شکوه سخاوت: بخشش، کرم داشتن مواهب: بخششها، جمع محبت ملامت: سرزنش، نکوهش</p>
---	--

درس 11 دوازدهم / آن شب عزیز	درس 11 دوازدهم / آن شب عزیز
<p>بی حفاظ: بدون حصار و نرده، آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد</p> <p>تشر: سخنی همراه با خشم خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می شود</p> <p>پگاه: صبح زود، هنگام سحر</p> <p>تعلل: عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، به رنگ اهمال کردن</p> <p>حزین: غم انگیز</p> <p>حیثیت: آبرو ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش نامی میشود</p> <p>خشاب: جعبه به فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود</p> <p>دنچ: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد</p> <p>مهیب: ترسناک، سهمگین، سهمناک</p> <p>دوشکا: نوعی مسلسل سنگین</p> <p>رمق: تاب، توان، باقیمانده جان</p> <p>انهدام: ویران شدن، فروریختن، ویرانی</p> <p>زیور: آذین، آرایش، پیرایش</p> <p>بی ملاحظه: کسی که رعایت جواب نکند، آنکه جانب مردمان نگاه ندارد، نسنجیده</p> <p>پالیز: باغ، بوستان، کشتزار</p>	<p>مجسم: به صورت جسم درآمده، تجسم یافته</p> <p>محضر: دفترخانه، دادگاه</p> <p>مسلم: پیرو دین اسلام</p> <p>مصر: اصرار کننده</p> <p>چفیه: سربند عربی چهارگوش که در ایران و فلسطین نشان جنگ و جهاد است</p> <p>عرض: بیان</p> <p>جثه: بدن، تن، پیکر</p> <p>حتم: حتمی، لازم، بایسته، لازم کردن، یقیناً</p> <p>چرت: خواب سبک، حالت بین خواب و بیداری</p> <p>روضه: آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین خوانده می شود، ذکر مصیبت و نوحه سرایی</p> <p>شامه: حس بویایی</p> <p>شرف: بزرگواری حرمت و اعتبار که از رعایت کردن ارزش های اخلاقی به وجود می آید</p> <p>شبح: آنچه به صورت سیاهی به نظر می آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی</p> <p>طفره رفتن: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سئوالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر</p> <p>کلافه: بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزار دهنده متقاعد: مجاب شده، مجاب، متقاعد کردن، مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن</p>
درس 12 دوازدهم / گذر سیاوش از آتش	درس 12 دوازدهم / گذر سیاوش از آتش
<p>طرح افکندن: کنایه از بنا نهادن / طرح ظلم افکندن سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن</p> <p>عجم: سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب به ویژه ایرانی باشند، ایران</p> <p>کربت: غم و اندوه، کربت جور اندوه حاصل از ظلم و ستم</p> <p>مکاید: جمع مکیده، مکیدت، کیده، مکرها، حيله ها</p> <p>موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور</p>	<p>آزرم: شرم، حیا</p> <p>ارتفاع: محصول زمینهای زراعتی / ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت</p> <p>ولایت: کشور، سرزمین</p> <p>اندیشه: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر</p> <p>بریان: در لغت کباب شده و پخته شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب، بریان شدن، غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن</p>

<p>نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز بخشیدن، چیزی مورد محبت قرار دادن نیک پی: خوش قدم نیکی دهش: نیکی کننده دستور: وزیر، مشاور ساروان: ساریان، شتریان، رئیس کاروان هیون: شتر، بویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت در سطح گفتی: انگار، گویی نمرود: پادشاه اساطیری بابل که ادعای خدایی کرد رعیت: عموم مردم، بنده، مردم تحت فرمان پادشاه ضحاک: پادشاه مار دوش که پس از جمشید به تخت نشست فریدون: که با همکاری کاوه آهنگر ضحاک را شکست داد و به تخت پادشاهی نشست ایمن: در امن، دل آسوده پرمایه: گرانیامیه، پرشکوه، مایه قدرت، توانایی تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص گروه یا امری به تعصب: به حمایت و جانبداری حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع خود: کلاه خود خیره سر: گستاخ و بی شرم، لجوج زوال: نابودی، از بین رفتن دون: پست سبو: کوزه، ظرف معمولاً دسته دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات سمن: نوعی درخت، گل یاسمن سپردن: طی کردن، پیمودن (اگر کوه آتش بود بسپرم) شبیخون: حمله ناگهانی دشمن در شب عفاف: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزگاری، پارسایی فرهیختهگی: فرهیخته بودن، فرهیخته برخوردار از سطح بالایی از دانش معرفت است یا فرهنگ</p>	<p>نازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک تعدی: به زور به چیزی دست پیدا کردن خستن: زخمی کردن، مجروح کردن هشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه گفت و گوی: حقیقت هاماوران: نام کشور یمن به گفتن نشانیدن: روبرو کردن پیدا کند: مشخص کند خوار: آسان دل گسل: دل گسلنده، آنچه سبب گسستن و آزرده شدن دل شود دل شکن: نومید کننده همگروه: یکپارچه، همه با هم فریاد رس: یاور، دستگیر مقرر شدن: قرار گرفتن، ثبات و دوام یافتن ملک: پادشاه، سلطان، مکان نقصان: کم شدن، کاهش یافتن کیانی: منسوب به کیان که از پادشاهان ایرانی داستان از کیقباد تا دارا سپهبد: رئیس سپاه، پادشاه گزند: آسیب به دیگر کران: از طرف دیگر چرخ بلند: آسمان آتش تیز: آتش سوزان پور: پسر او رأی: نظر نا به کار: بدکار و کردار، گناهکار دادگر: عادل، از صفات خدا رصد خانه: جایی که در آن به نگاه کردن و مطالعه ستارگان می پردازند فعل: کار باری: خلاصه حشم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فروانرو ملوک عجم: پادشاهان ایران غربت: غربی، دوری از خانه مان غو: بانگ و خروش، فریاد</p>
---	--

درس 13 دوازدهم / خوان هشتم	درس 13 دوازدهم / خوان هشتم
<p>باد برف: بوران، بادی که همراه با برف باشد  زاد سرو مرو: آزاد سرو سیستانی از راویان شاهنامه  ماخ سالار: از راویان شاهنامه  هریوه: جمع هروی، منسوب به هرات  زال: پدر رستم در لغت به معنی سفید موی  خداوند: صاحب  تگ: عمق، ته، بن  سجستانی: سیستانی، اهل سیستان  تہمتن: دارای تن قوی و نیرومند، لقب رستم  چاه سار: چاه، سرچاه، دهان چاه  بتر: بدتر  تا: نظیر، مثل  رخشده: تابنده، درخشان  کمند: ریسمان، طناب  ماتم: غم، مصیبت، شود</p>	<p>زخم کاری: ضربه ای مؤثر یا زخمی که موجب مرگ شود  سورت: تندی، تیزی، حدت، شدت  ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیوه  عماد: تکیه گاه، نگاه دارنده آنچه بتوان بر آن تکیه کرد  عیار: ابزار و مبنای سنجش معیار  مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده  همگنان: همه، همگینان، همگونان همگی، گروه جماعت حاضر  به کردار: مثل، مانند  ماث: سر نام و مخفف مهدی اخوان ثالث  کین: دشمنی، کینه، بغض  شصت خم: به اندازه شصت دور طناب، طناب بلند و طولانی  رستم دستان: رستم پسر دستان، دستان: لقب زال پدر رستم است  غدر: مکر، خیانت  سنان: سرنیزه  تزویر: ریاکاری، فریب دادن، متضاد یکرنگی  زر: پیر، فرتوت، سفید موی</p>
درس 14 دوازدهم / سی مرغ و سیمرغ	درس 14 دوازدهم / سی مرغ و سیمرغ
<p>گرم رو: مشتاق، به شتاب رونده، چالاک، کوشا  کلان: دارای سن بیشتر  گرده: قرص نان، نوعی نان  مقالات: جمع مقالات، گفتارها، سخنان  وادی: سرزمین در متن درس مجازند در معنای بیابان کاربرد دارد  هدهد: شانه به سر، مرغ سلیمان، پوپک  برکنند: بیرون آورند  بوم: جغد  ذاریات: بادهای برفاشاننده، نام سوره پنجاه و یکم قرآن، جمع  ذاریه  افسر: تاج، دیهیم  مجمع: انجمن  اقلیم: ولایت، مملکت، کشور  سودایی: عاشق، شیفته، دیوانه، مجنون  فراز: بلندی، اوج، بالا</p>	<p>افسرده: منجمد، سرمازده  اکناف: جمع کَنَف (پیرامون ها)، اطراف، کناره ها  تجربید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن، ترک گناهان و اعراض از  امور دنیوی و تقرب به خداوند، در اصطلاح تصوف خالی شدن قلب  از آنچه جز خداست  تفرید: فرد شمردن و یگانه دانستن خدا کناره گرفتن از خلق و تنها  شدن، در اصطلاح تصوف تحقق بنده است به طوری که حق عین  قوای بنده باشد  سروش: پیام آور، فرشته پیام آور پیامی که از عالم غیب می رسد  شگرف: قوی، نیرومند  صدر: طرف بالای مجلس جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن  بزرگان مجلس اختصاص می یابد، مجازاً ارزش و اعتبار  طرب: شادی، شاد کنان  آشیان: آشیانه، لانه  ژرف: عمیق</p>

<p>موقنین: اهل یقین آخر الامر: سرانجام، آخر کار، عاقبت موضع: محل، جا، محل قرار گرفتن چیزی</p>	<p>معذور: عذر آورنده، بخشوده، معاف، بهانه دار قضا را: از قضا، اتفاقاً قلیل: کم، اندک، نادر</p>
<p><b>درس 16 دوازدهم / کباب غاز</b></p>	<p><b>درس 16 دوازدهم / کباب غاز</b></p>
<p>سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش آمدن شکوم: شگون، میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن شی عجاب: اشاره به آیه ان هذا لشی عجاب / برای امری شگفت به کار می رود کباده: به وسیله کمائی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته ای از زنجیر یا حلقه های آهنی متعدد قرار دارد، کباده چیزی را کشیدن ادعای چیزی را داشتن کلک: آتشدانی از فلز یا سفال، کلک کسی یا چیزی را کندن، نابود کردن کسی یا چیزی مایحتوی: تو، آنچه درون چیزی است محفوظ: بهره ور معهود: عهد شده، شناخته شده، معمول معوج: کج مالیه: دارایی، وجه نقد، املاک، مستغلات وعده بگیرد: دعوت کند خط بکش: نادیده بگیر هفت قرآن به میان: این جمله دعایی برای پرهیز از بدی یا دور شدن از مصیبت بیان شده است لهذا: از این جهت، از این رو سر به مهر: دست نخورده، سر بسته چند مرده حلاجی: میزان توانایی چقدر است اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز امتناع: خودداری، سرباز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخن به انضمام: ضمیمه، به همراه بحبوحه: میان، وسط بدقواره: آنکه یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد و ترکیب بد بذله: شوخی، لطیفه پرت و پلا: بیهوده، بی معنی، به این نوع ترکیب ها که در آن ها لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تاکید لفظ اول می آید مرکب اتباعی و اتباع می گویند</p>	<p>آزگار: زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کمال آسمان جل: کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان جل: پوشش به معنای مطلق استشاره: رایزنی، مشورت، نظر خواهی اطوار: رفتار یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار انضمام: ضمیمه کردن برجک: سازه ی چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می توان جهت شلیک توپ را تغییر داد بلامعارض: بی رقیب تک و پوز: به طنز ظاهر شخص به ویژه سر و صورت جبهه: پیشانی جیر: نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس کفش کیف و مانند آنها به کار می رود خرخره: گلو، حلقوم خمره: ظرفی به شکل خم یا کوچک تر از آن دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه سرسرا: محوطه سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن باز می شود و از آنجا به اتاق ها یا قسمت های دیگر می روند سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع کنترل خود را از دست بدهند و ممکن است به زمین بیفتند پس خواندن: پس گرفتن، ملغی کردن وجنات: رخسارها، جمع وجهه تک و تا: اهمیت رمی: پرتاب کردن، تیر انداختن ارمی: تیر بزن مثنی: دو دو، دوتایی بنان: انگشت، سرانگشت / خواهش می کنم نگید انگشتان ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن فربه: چاق تصدیق: تایید کردن درستی حرف و عمل، گواهی دادن و صحت</p>

<p>ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن</p> <p>شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالیقدر، به حضور شخص محترمی رسیدن</p> <p>ششدانگ: به طور کامل، تمام</p> <p>صله ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردند</p> <p>عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند</p> <p>علامه: آنکه در باره رشته ای از معارف بشری دانش و آگاهی دارد</p> <p>کاهدان: انبار گاه</p> <p>کلاشینکوف: در انواع خودکار و نیمه خودکار دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ بر گرفته از نام اسلحه ساز روسی کنده؛ تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است، هیزم</p> <p>لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو یا نکته باریک</p> <p>متکلم وحده: آنکه در جمع تنها کسی باشد که سخن می گوید</p> <p>مجلس آرا: آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی و سرگرمی حاضران می شود</p> <p>مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می گیرد</p> <p>نامعقول: از روی عقل نیست، خلاف عقل</p> <p>هم قطار: هریک یا دو یا چند نفری که از درجه رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند</p> <p>هویدا: آشکار، روشن</p> <p>وخامت: خطرناک بودن، بدفرجامی</p> <p>ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می دهند</p> <p>بقولات: انواع دانه های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود عدس، حبوبات</p> <p>بلعت: فرو بردم، بلعیدم، صرف کردن، صیغه بلعت: خوردن</p> <p>پای: در امری اصرار ورزیدن</p> <p>پتیاره: زشت و ترسناک</p> <p>تنبوشه: لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می گذارند تا آب از آن عبور کند</p> <p>چلمن: آن که زود فریب می خورد</p> <p>خرت و پرت: مجموعه ای از اشیا وسایل و خرده ریزهای کم ارزش خورد رفتن: ساییده شدن و از بین رفتن</p> <p>خفایا: جمع خفیه، مخفیگاه، در خفایای ذهن، در جاهای پنهان</p>	<p>امری مصنوعی ساختگی</p> <p>تیربار: سلاح خودکار آتشین سنگین تر و بزرگتر از مسلسل دستی که به وسیله نوار فشنگ تغذیه می شود، مسلسل سنگین</p> <p>حضار: آنان که در جایگاه مجلس حضور دارند، حاضران</p> <p>حلقوم: حلق، گلو</p> <p>خرت و پرت: مجموعه ای از اشیا، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش خوش مشربی: خوش مشرب بودن، خوش معاشرتی، خوش صحبتی</p> <p>دیلاق: آدم قد دراز</p> <p>شبان: چوپان</p> <p>شخیص: بزرگ، ارزشمند</p> <p>کباب غاز صحیح: کباب غاز کامل</p> <p>عیال: زن و فرزندان، اهل خانه</p> <p>درست جلویشان درآیی: خودی نشان بدهی</p> <p>سماق مکیدن: انتظار بیهوده کشیدن، کار بی حاصل کردن</p> <p>شکم را صابون زدن: به خود وعده خوش دادن</p> <p>پخمه: بی عرضه، ساده لوح</p> <p>ملتفت: آگاه، متوجه</p> <p>کودن: کم عقل، کند فهم</p> <p>غیر مترقبه: دور از انتظار، پیش بینی نشده</p> <p>استدعا: خواهش، درخواست کردن</p> <p>ارکان: جمع اعضای بدن یا عناصر چهارگانه آب باد خاک و آتش</p> <p>احدی: یک نفر</p> <p>متانت: وقار، سنگینی، پایداری</p> <p>مقرره: معین شده، قرار داده شده، برپا شده</p> <p>مسرور: شادمان، خوشحال</p> <p>ساختن قصیده: سرودن قصیده</p> <p>مرحبا: آفرین، احسن</p> <p>زواید: چیزهای زاید و غیر اصلی، جمع زایده</p> <p>اثنا: بین، میان</p> <p>عمارت: ساختمان بنا کردن، آبادانی</p> <p>مارمیت اذرمیت و لاکن الله رمی: تو تیر نزدی وقتی تیر زدی بلکه خدا تیر زد</p> <p>کیفور: شاد و مسرور، سرخوش، سرمست، آن کسی کیف و لذت برده</p> <p>لات و لوت: بیکاره و فقیر، بی سرو پا</p> <p>کریه: زشت و ناپسند</p> <p>قدغن: ممنوع، نهی، منع</p>
---	---

<p>درزی: خیاط  غلیان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی  قطعه بعد آخری: تکه ای بعد از تکه دیگری  کتل: پشته، تپه  ما يتعلق به: آنچه بدان وابسته است  متفرعات: شاخه ها، شعبه ها  محظور: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل، در محظور گیر کردن  گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن  واتر قیدن: تنزل کردن، پس روی کردن  معیت: همراهی  چلاق: علیل، معلول  مبهوت: سرگردان، بهت زده، حیرت زده</p>	<p>قنداق: پارچه ای که نوزاد را در آن می پیچند  زوايا: جمع زاویه، گوشه ها  دماغ: مغز سر  باقلبا: باقلوا  الاوالله: حتماً و قطعاً  تذکار: یادآوری، ذکر کردن  قصور: کوتاهی کردن، از کاری باز ایستادن  قلمبه: درشت، ناهنجار، نتراشیده  کاینات: جمع کاینه، موجودات، کل هستی، آفریده ها  بلع: فرو بردن، به گلو فرو بردن  هضم: گوارش، در هم شکستن  تحلیل: تجزیه، حل کردن غذا در معده</p>
<p><b>درس 17 دوازدهم / خنده تو / مسافر</b></p>	<p><b>درس 17 دوازدهم / خنده تو / مسافر</b></p>
<p>آخته: بیرون کشیده، برکشیده  سرحد: مرز، کرانه  دیلمان: مکان زندگی کردن مردم دیلم، مکان دیلم ها  کوهان: مانند کوه  کاویان: منسوب به کاوه  بابکان: منسوب به بابک  پایان: انتها  عقاب آسا: همچون عقاب</p>	<p>دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست می آید  ذی حیات: دارای حیات، زنده جان دار  غایی: منسوب به غایت، نهایی  سنگفرش: زمینی که روی آن را با سنگ مفروش کرده باشند  سحرگاهان: هنگام سحر  افلاک: چرخ ها، سپهرها، آسمان ها، جمع فلک  اکتفا: بسنده کردن، کفایت کردن، بس دانستن  کران: کنار، طرف، حاشیه، کرانه</p>
<p><b>درس 18 دوازدهم / عشق جاودانی</b></p>	<p><b>درس 18 دوازدهم / عشق جاودانی</b></p>
<p>ژنده: کهنه، پاره  میزان: تراز  ترنم: نغمه، آواز  افسرده: بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال  روایی: ارزش، اعتبار  غلغله: شلوغی و هیاهو، آشوب  همهمه: صداهای درهم و برهم جماعت  رخصت: اجازه، جواز، پروانه  ستبر: درشت، کلفت، سفت، محکم  ضمیر: باطن</p>	<p>معمّر: سالخورده  ابهت: بزرگی شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می شود  تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی  سجایا: جمع سجیه، خوی ها، عادت ها  کتابت: نوشتن  تحریر: خوشنویسی  متنبه شدن: به زشتی عمل خود پی بردن، پند گرفتن  مخیله: خیال قوه، تخیل ذهن  کرسی: صندلی، تخت، سریر  جبین: پیشانی</p>



<p>مغلوب: شکست خورده  مقهور: شکست خورده، مغلوب  تحریر: نوشتن، آزاد کردن  اهتزاز: برافراشتن، جنبیدن  توگفتی: انگار گویی  جانکاه: بسیار رنج دهنده، آنچه روح و روان را بیازارد  دریغا: افسوس  طنین: بانگ و صدا  پرمهابت: پرشکوه  تلاوت: خواندن، قرائت کردن  علی الخصوص: مخصوصاً  ملال انگیز: غم آلود، ناراحت کننده  رعب انگیز: ترس آور  مستغرق: غرق شده، غوطه ور شده  از بر خواندن: از حفظ خواندن</p>	<p>اعلان: آشکار کردن چیزی، با خبر ساختن مردم  اهتمام: کوشش، سعی  همت گماشتن: اهتمام ورزیدن در کاری، همت گماشتن به انجام دادن آن  بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت رویه باشد  تسکین: آرامش، آرام کردن  جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود  صحیفه: کتاب  عتاب: سرزنش، ملامت، تندی  غرس: نشانیدن، کاشتن درخت و گیاه  کفایت: کافی، بسنده  ترسیم: رسم کردن، نشان گذاشتن  مکرر: تکرار شده به دفعات، بارها  رسا بلند: رسانده، واضح  واگذاشتن: رها کردن</p>
--	--